

روابط هند و آمریکا از منظر وابستگی متقابل (۱۹۹۰-۲۰۱۵)

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی^۱
حسین سلیمی^۲
محمدحسین منادی‌زاده^۳

چکیده

بررسی سیر تحول روابط میان هند و آمریکا بیانگر روابط پر فراز و نشیب میان آن‌هاست. با این حال از دهه ۱۹۹۰ به دنبال تحولات اقتصاد جهانی و اتخاذ سیاست اقتصادی بازارمحور، هند در مسیر بازسازی روابط خود با ایالات متحده گام برداشت. بعلاوه سیاست توسعه روابط اقتصادی با کشورهای نوظهور در دوره کلینتون، راه را برای جهت‌گیری مجدد ایالات متحده در برداشت‌های خود نسبت به هند هموار نمود. با وجود ملاحظات سیاسی و استراتژیک دولت بوش و پیشرفت‌های بعدی در روابط دوجانبه، هرگونه چشم‌انداز بلندمدت همکاری میان ایالات متحده و هند، لزوماً باید اهداف اقتصادی و استراتژیک را در نظر بگیرد. بر این اساس در مقاله حاضر سعی شده تا با استفاده از روش کیفی رابطه میان همگرایی اقتصادی و منطق استراتژیک که نه تنها موجب افزایش شکوفایی اقتصادی، بلکه بهره‌مندی اهداف استراتژیک دو کشور شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. لذا در مقابل این سؤال که تحولات اقتصادی در عرصه جهانی، چه تأثیری بر مناسبات هند و ایالات متحده داشته‌اند؟ می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که تحولات اقتصادی و بازارهای جهانی موجب وابستگی متقابل و نزدیکی هند و ایالات متحده و در نتیجه افزایش انعطاف‌پذیری آن‌ها در عین اهمیت یافتن صف‌بندی‌ها برای دستیابی به اهداف استراتژیک شده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهند که نیاز ایالات متحده به شرکای بین‌المللی در ایجاد اتحادهای حمایتی، و تلاش هند برای کسب خودمختاری استراتژیک از طریق همکاری با ایالات متحده و همزمان مصون‌سازی این تجدید ساختار از طریق روابط نزدیک با دیگر کشورها، به معنای افزایش وابستگی متقابل و گسترش بی‌سابقه روابط هند و آمریکا است.

واژگان کلیدی: روابط هند-آمریکا، وابستگی متقابل اقتصادی، منافع استراتژیک، اقتصادهای نوظهور.

^۱ - استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول: jdehghani20@yahoo.com

^۲ - استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

^۳ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۴

Indo-American Relations from the Perspective of Economic Interdependence (1990-2015)

Seyyed Jalal Dehghani FirouzAbadi¹

Professor of International Relations,
Allameh Tabatabai University

Hossein Salimi

Professor of International Relations,
Allameh Tabatabai University

Mohammad Hossein Monadzadeh

Ph.D. Candidate of International
Relations, Allameh Tabatabai University

Abstract

An assessment of the developments in Indo-American relations reveals the numerous ups and downs in the relations between the two countries. Since 1990 and after developments in the global economy and adoption of a market-based economic policy by India, however, New Delhi has moved toward restructuring its relations with Washington. In addition, the US policy of developing economic relations with emerging economies during the Clinton's administration paved the way for Washington to reorient its perceptions toward India. Despite political and strategic considerations of George W. Bush's administration and later developments in mutual relations between the US and India, any long-term perspective of cooperation between the two countries should concentrate on economic and strategic objectives. Based on this argument, the present article has endeavored to take advantage of qualitative methodology in order to analyze the relation between economic convergence and strategic logic which has not only resulted in the enhancement of economic flourishing but also has strengthened the strategic objectives of the two countries. What are the effects of global economic developments on the Indo-American relations? In answering this question, we can raise this hypothesis that economic developments and global markets have resulted in interdependency and proximity between India and the US. They have also contributed to further flexibilities by both countries while highlighting the importance of alliances for attaining strategic objectives. The findings of the article indicate that the United States' need to international partners for creating supporting associations and the India's efforts to obtain strategic autonomy through cooperation with the US and, concurrently, immunization of this restructuring by embarking on closer relations with other countries is tantamount to interdependence and unprecedented expansion of relations between New Delhi and Washington.

Keywords: Indo-American relations, Economic interdependence, Strategic interests, Emerging powers, Emerging economies.

¹ Corresponding Author: jdehghani20@yahoo.com

مقدمه

با وجود آن که هند و ایالات متحده از جمله قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین دموکراسی‌های جهان بشمار می‌آیند، اما دوره همکاری سیاسی و تعامل پایدار میان آن‌ها نسبتاً به تازگی آغاز شده است. روابط ایالات-متحده و هند در دوران جنگ سرد اغلب چندان صمیمی نبود، در حالی که همکاری آن‌ها هم‌اکنون برای اهداف استراتژیک دو کشور مهم است. هم‌زمان با سیاست دولت‌های اخیر، عواملی مانند همگرایی استراتژیک فزاینده، و ابتکارات مهمی چون توافق هسته‌ای غیرنظامی سال ۲۰۰۵ دو کشور موجب تسریع در همکاری‌های میان آن‌ها گردید. با این حال وجه اقتصادی تعامل دوجانبه همچنان در پس این همکاری سیاسی به وضوح رو به تعمیق است. جریان کالا، خدمات و گروه‌های جمعیتی، وابستگی اقتصادی میان دو کشور را تقویت نموده، و در تحولی دیگر، سیاست خارجی آمریکا با درک خود از یک جهان همراه با وابستگی متقابل فزاینده، اقتصادهای نوظهور بالارونده و ساختارهای اقتصادی غیرمتمرکز، پتانسیل یک اتحاد میان آمریکا و هند را به رسمیت شناخت. لذا با توجه به وجود اتحادهای طبیعی بین دو کشور در گستره‌ای از موضوعات مختلف اقتصادی و سیاسی، ماهیت روابط استراتژیک بین ایالات-متحده و هند می‌تواند نقش مهمی در شکل‌گیری برخی مباحث سیاست بین‌الملل ایفا نماید. هند به عنوان یک دموکراسی بزرگ غیرغربی، با جامعه چندملیتی و به لحاظ اقتصادی قدرتمند، در تقابل‌های بزرگ سال‌های آتی نقش کلیدی ایفا خواهد کرد. به‌ویژه آن که ایالات متحده، هند را به عنوان وزنه‌ای در برابر چین می‌بیند. لذا در حالی که هند در تلاش ایالات متحده برای حفظ برتری بین‌المللی‌اش مهم است، ایالات متحده نیز در دستیابی هند به هدف بلندپروازانه‌اش برای کسب جایگاه یک قدرت بزرگ اهمیت دارد.

بر این اساس در مقاله حاضر، رابطه میان گسترش همگرایی اقتصادی و منطق استراتژیک که نه تنها موجب افزایش شکوفایی اقتصادی هند و ایالات متحده می‌شود، بلکه اهداف استراتژیک آن‌ها نیز از آن بهره‌مند می‌گردد، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به این منظور نیز سعی در فهم بهتر روابط چندبعدی میان هند و ایالات متحده بر اساس نظریه وابستگی متقابل به‌ویژه از منظر رابرت کوهین و جوزف نای دارد؛ زیرا «کاربرد چنین چارچوب نظری علاوه بر گسترش درک ما نسبت به ارزش نظریه مذکور در روابط دوجانبه و در نظام جهانی توأم با وابستگی متقابل، می‌تواند گامی در جهت شناخت محدودیت‌هایی باشد که به‌ناچار بر حوزه روابط استراتژیک هند و ایالات متحده تحمیل شده‌اند» (Jain, 2016, p.15). همچنین این نظریه در راستای پیوند دو سطح تحلیل خرد و کلان در مطالعه روابط بین‌الملل مطرح است، که بر اساس آن کوهین و نای می‌کوشند سیاست جهانی را با طرح توضیحاتی در سطح نظام بین-

الملل درک نمایند، اما در عین حال به روندهای داخلی نیز توجه دارند (Moshirzadeh, 2010, p. 49). این در حالی است که بخش عمده‌ای از ادبیات موجود در ارتباط با آثار استراتژیک وابستگی متقابل اقتصادی، پیامدهای آن را بر اساس کشمکش و نزاع‌ها، تجزیه و تحلیل می‌کند (Tellis & Wills, 2006-1997; McMillan, 2007). در مقابل از توسعه بازارهای جهانی به‌عنوان عامل مهم در وابسته‌تر کردن جهان از نظر اقتصادی نام برده می‌شود. بعلاوه بازارها نه تنها برآمدن اقتصادهای در حال ظهور مانند هند را تسهیل نموده‌اند، بلکه منجر به گسترش تجارت و جریان مالی جنوب-جنوب نیز شده‌اند. در نتیجه با پدید آمدن این گروه از کشورهای نیمه‌صنعتی، تمایز و طبقه‌بندی اقتصادی میان کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است (Lima, 2013, p. 37).

در این پژوهش با استفاده از روش کیفی و بهره‌گیری از شیوه گردآوری داده‌های مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از مؤلفه‌های قدرت، وابستگی متقابل اقتصادی پیچیده و نامتقارن در رویکرد وابستگی متقابل اقتصادی، سعی شده تا ضمن تحلیل تحولات اقتصاد جهانی، تأثیر این تحولات بر پیگیری منافع هند و ایالات متحده تبیین گردد. لذا در مقابل این سؤال که تحولات اقتصادی در عرصه جهانی، چه تأثیری بر مناسبات هند و ایالات متحده داشته‌اند؟ می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که تحولات اقتصادی و بازارهای جهانی موجب وابستگی متقابل و نزدیکی هند و ایالات متحده و در نتیجه افزایش انعطاف‌پذیری آن‌ها در عین اهمیت یافتن صف‌بندی‌ها برای دستیابی به اهداف استراتژیک شده است. بر این اساس نیاز ایالات متحده به شرکای بین‌المللی در ایجاد اتحادهای حمایتی که با گزینه‌های جایگزین تحکیم می‌یابند، و تلاش هند برای کسب خودمختاری استراتژیک از طریق همکاری با ایالات متحده و هم‌زمان تثبیت این تجدید ساختار با ایجاد روابط نزدیک با دیگر کشورها، به معنای افزایش وابستگی متقابل و گسترش بی‌سابقه روابط هند و ایالات متحده است. به‌منظور بررسی فرضیه مطرح شده، پژوهش حاضر را ابتدا با ارزیابی ادبیات موجود در زمینه وابستگی متقابل آغاز می‌کنیم. سپس تحولات اقتصاد جهانی و تأثیر این تغییرات بر روابط دوجانبه اقتصادی و استراتژیک میان هند و ایالات متحده در بخش‌های تجاری، مالی و نظامی بیان خواهند شد. در بررسی تحولات اقتصاد جهانی، داده‌های فعلی با داده‌های اوایل دهه ۱۹۹۰، یعنی هم‌زمان با آغاز اصلاحات اقتصادی در هند مقایسه خواهند گردید. در پایان نیز تجزیه و تحلیل ارائه شده با بیان تأثیر افزایش وابستگی متقابل اقتصادی بر روابط میان دو کشور مورد جمع‌بندی قرار خواهد گرفت.

ادبیات پژوهش

پیشینه موضوع روابط دوجانبه هند و ایالات متحده را می‌توان در قالب کتاب، مقالات و گزارش‌های محافل مختلف دانشگاهی، مراکز پژوهشی، اندیشکده‌ها، و رسانه‌ها پیگیری نمود. استفن کوهن^۱ (۲۰۰۱) در کتاب خودارزیابی جامعی از قدرت استراتژیک و سیاسی هند پس از آزمایش هسته‌ای سال ۱۹۹۸ به‌عنوان عنصر جدیدی در معادلات مربوط به هند و منطقه آسیای جنوبی، همچنین درگیری با پاکستان، و پیشرفت‌های غیرمنتظره اقتصادی ارائه می‌دهد. وی ضمن واکاوی این گزاره که هند در حال تبدیل شدن به یک قدرت اصلی است، و پیامدهای چنین تحولی در ارتباط با ایالات متحده، به‌ویژه گسترش پیوندهای اقتصادی، افزایش شمار امریکایی‌های هندی تبار، و ورود هند به باشگاه اتمی، برخی عوامل اصلی ظهور هند به‌عنوان یک قدرت بزرگ را برمی‌شمارد. کوهن عمدتاً روابط خارجی هند را با سه کشور پاکستان، چین، و ایالات متحده با پیش‌زمینه‌ای از علل داخلی و بین‌المللی «ظهور» هند به‌ویژه ساختار اجتماعی و سنت‌ها، همچنین دریافت‌های دهلی نو از جهان خارج را مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر وی سیاست آمریکا باید برای مواجهه با یک هند در حال ظهور آماده شود، هرچند روابط احتمالاً در حد یک اتحاد نخواهد بود، اما بسیار صمیمی‌تر از گذشته و در جهت منافع هر دو کشور است.

اشلی تلیس^۲ (۲۰۰۱) گستره‌ای از نیروهای سیاسی، استراتژیک، فن‌سالار، و ایده‌آل را در دهلی نو که منجر به تغییر سیاست‌های هسته‌ای هند شده‌اند، و نیز نحوه شکل‌گیری این نیروها را مورد بررسی قرار داده است. به عقیده بارو^۳ (۲۰۰۲) تغییر سیاست اقتصادی و رشد پایدار به سوی یک اقتصاد بازتر و برون‌گرا در دهه ۱۹۹۰ به هند کمک کرد تا روابط جدید مبتنی بر همکاری اقتصادی با همسایگان خود در آسیا و قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده را دنبال کند. درحالی‌که استورب تالبوت^۴ (۲۰۰۴) از منظر یک غربی، دیپلماسی ایالات متحده و مذاکرات موازی فشرده این کشور با هند و پاکستان به‌عنوان دو قدرت اتمی جنوب آسیا پس از آزمایش‌های هسته‌ای آن‌ها در اواخر دهه ۱۹۹۰ را مورد بررسی قرار می‌دهد، یاماموتو، تیپارات، و ابوالاحسن^۵ (۲۰۰۱) از دیدگاه آسیایی، سیاست ایالات متحده را در آسیا تحلیل نموده‌اند. مطالعه آن‌ها عمدتاً جزئیات نقش ایالات متحده در منطقه آسیا-پاسفیک در ارتباط با

¹ Stephen P. Cohen

² Ashley J. Tellis

³ Sanjay Baru

⁴ Strobe Talbott

⁵ Yamamoto, Tadashi, Saipiroon Thiparat & Abul Ahsan

مسائل امنیتی، تجاری و سیاسی است. همچنین بر اساس گفتگوهای انجام شده با سیاست‌گذاران و اندیشمندان سه حوزه مختلف شمال شرق، جنوب شرق و جنوب آسیا، توصیه‌هایی برای سیاست آمریکا به منظور بهبود روابط با آسیا در قرن بیست و یکم ارائه کرده‌اند. دیوید چو^۱ (۲۰۰۳) در مقاله و بخشی از کتاب خود، به بررسی سیاست ایالات متحده در قبال هند و پاکستان در دوره پس از جنگ سرد می‌پردازد. به عقیده وی با وجود اهمیت بیشتر هند به عنوان دولت برتر در منطقه، از آنجاکه همواره رئالیسم محرک دیپلماسی ایالات متحده در جنوب آسیا بوده است، در این دوره نیز سعی دارد با ایجاد توازن در روابط خود با دو قدرت جنوب آسیا، از جنگ میان آن‌ها جلوگیری کند. مایکل آرماکست و استفن روی^۲ (۲۰۰۴) در کار مشترک خود به ارزیابی سیاست ایالات متحده در حوزه‌های امنیتی، تجاری، دموکراسی و حقوق بشر آسیا از بعد منافع ایالات متحده و نقش آن در جهان پس از جنگ سرد می‌پردازند. استفن بلنک^۳ (۲۰۰۵) در کتاب خود ضمن بررسی قدرت و قابلیت‌های فزاینده هند و نفوذ منطقه‌ای آن، بر خط‌مشی دفاع دوجانبه و منطق همکاری استراتژیک میان هند و آمریکا تاکید می‌نماید. دیوید مالون و روهان موکرجی^۴ (۲۰۰۹) به دنبال یافتن علل تغییر اساسی در روابط هند و ایالات متحده می‌باشند، که تا چند دهه قادر به درک ماهیت و الزامات یکدیگر نبودند. آن‌ها در مقاله خود این تغییر را از لحاظ انگیزه و زمانبندی آن مورد بررسی قرار می‌دهند. تجزیه و تحلیل آن‌ها بر مبنای ترکیبی از عوامل بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی است که مشترکاً پس از جنگ سرد میان هند و آمریکا عمل می‌کنند. جورج پرکویچ^۵ (۲۰۱۰) با رویکرد واقع‌گرایانه، منافع آمریکا و هند را در گستره‌ای از حوزه‌های مختلف سیاسی تحلیل می‌کند تا ارزیابی نماید که چگونه ایالات متحده باید سیاست‌های خود را نسبت به هند با سایر اولویت‌ها و مسئولیت‌های هماهنگ نماید. اسوار پراساد و کریم فودا^۶ (۲۰۱۰) بر هر دو جنبه استراتژیک و اقتصادی روابط آمریکا با هند در دوره اوپاما تاکید دارند. بنا به استدلال آن‌ها دیدار اوپاما فرصتی برای ایالات متحده به منظور ایجاد جو اعتماد و متقاعد کردن رهبران هند فراهم نمود تا نشان دهد ایالات متحده علاقه خاصی به رویکرد مشارکتی در موضوعاتی دارد که در آن دو طرف با یکدیگر

¹ David, S. Chou

² Michael H. Armacost & J. Stapleton Roy

³ Stephen J. Blank

⁴ David M. Malone & Rohan Mukherjee

⁵ George Perkovich

⁶ Eswar Prasad & Karim Foda

توافق دارند، و نیز در برخورد با برخی از عناصر محل در روابط خود با آن‌ها مواجه هستند. هارش پانت و جولی ساپر^۱ (۲۰۱۳) ضمن بررسی روابط دوجانبه هند و آمریکا به نقش عامل ایران پرداخته، و استدلال می‌کند که با توجه به اهمیت کلیدی امنیت انرژی در سیاست خارجی برای تحقق توسعه اقتصادی و اجتماعی در جهت برآمدن هند در نظام بین‌الملل، این منافع هند است و نه فشار ایالات متحده، که روند روابط هند با ایران را تعیین خواهد کرد. نتیجه‌گیری که از تجزیه و تحلیل روابط دوجانبه هند با هر دو کشور و با توجه به نیاز امنیت انرژی، دینامیک داخلی، روابط با اسرائیل و منافع منطقه‌ای به دست آمده است. سمیعی (۲۰۱۱)؛ در مقاله خود با نگاهی اجمالی به سیر تاریخی سیاست خارجی هند از زمان استقلال و نیز بررسی علل چرخش هند به طرف آمریکا، نظرات هر دو دسته از تحلیلگران موافق و مخالف را مورد تحلیل قرار داده است. به عقیده وی، هند با نزدیک شدن به آمریکا و اروپا و با آگاهی کامل از منافع خود، درحالی که با چالشهایی مانند ضعف روند الگوی کنونی توسعه، فقدان یک دکترین مرکزی و استراتژی محوری در سیاست خارجی خود مواجه است، رؤیای ابرقدرت شدن را در چند دهه آینده در سر می‌پروراند. آلن کرونستات و سونیا پینتو^۲ (۲۰۱۳) گزارش خود را با بازنگری کوتاه در مورد روابط امنیتی آمریکا-هند پیش از سال ۲۰۰۵ شروع، و با بحث درباره منافع کلیدی امنیتی ایالات متحده در رابطه با هند دنبال نموده‌اند. گزارش به بررسی حوزه‌های کلیدی همگرایی و واگرایی منافع و دیدگاه‌های منحصر به فرد امنیتی می‌پردازد، و با بحثی کوتاه درباره چشم‌انداز همکاری امنیتی پایان می‌یابد.

گزارش اشلی تلیس و راج موهان^۳ (۲۰۱۵) با اشاره به منطق متمایز آمریکا و هند در گسترش روابط تجاری، سعی در یافتن اهداف استراتژیک تقویت روابط اقتصادی دو جانبه از دیدگاه یک آمریکایی و یک هندی دارد. تلیس ضمن ترسیم پیشرفت تاریخی هژمونی آمریکا در سطح قاره، نیمکره غربی و جهانی، معتقد است در مواجهه با چالش فزاینده ناشی از برآمدن چین، همکاری‌های اقتصادی ایالات متحده و هند به ادامه برتری ایالات متحده در سطح بین‌المللی کمک خواهد کرد. موهان، با بررسی تحول سیاسی هند از نظام راج بریتانیا تا اولین سال دوره نخست وزیری نارندرا مودی، به جزئیات تغییر ایدئولوژیک و تداوم سیاست خارجی هند که مبنای افزایش همکاری دوجانبه اقتصادی امروز

¹ Harsh V. Pant & Julie M. Super

² K. Alan Kronstadt & Sonia Pinto

³ Ashley J. Tellis & C. Raja Mohan

است، و نیز ملاحظات استراتژیک می‌پردازد که ممکن است هرگونه توافق بین واشنگتن و دهلی نو را مهار کنند. بی. ام. جین^۱ (۲۰۱۶) ارزیابی مجددی از دریافت‌ها، سیاست‌ها و دیدگاه‌های سیاست‌گذاران و نخبگان بوروکراتیک هند و آمریکا در تنظیم و تفسیر لحن، فحوا و جوهره اصلی روابط دوجانبه بین دو کشور را ارائه می‌دهد. دامنه مباحث کتاب وی علاوه بر روابط دوجانبه در حوزه‌های بحرانی مانند توافق هسته‌ای هند و آمریکا، همکاری‌های دفاعی-امنیتی و استراتژیک، پیامدهای روابط دو کشور در عرصه‌های جهانی و منطقه‌ای را که بسیار گسترده‌تر است، نیز پوشش می‌دهد. از جمله ساخت امنیتی منطقه آسیا-اقیانوسیه، ارتباط بین تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، عامل چین در روابط هند و ایالات متحده، و پیامدهای همکاری میان دهلی نو-واشنگتن در جنوب آسیا.

ادبیات ذکر شده در بالا، هرچند بحث‌های ارزشمندی در قالب مسائل مربوط به روابط هند و آمریکا هستند که قبلاً توسط پژوهشگران مختلف مطرح شده‌اند، اما در هیچ یک از آن‌ها به طور خاص از دیدگاه وابستگی متقابل به موضوع روابط هند و آمریکا پرداخته نشده است. لذا تحقیق حاضر تلاشی در این جهت، و تجزیه و تحلیل بیشتر در رابطه با چگونگی تأثیر وابستگی متقابل به عنوان عامل مهم در بهبود روابط هند و ایالات متحده است.

چارچوب نظری: وابستگی متقابل اقتصادی

در حوزه روابط بین‌الملل مفهوم وابستگی متقابل اقتصادی دارای دو تعریف است؛ در وهله اول برای گروهی از کشورها بکار برده می‌شود که شرایط اقتصادی در یکی مشروط به شرایطی است که در دیگران وجود دارد. دوم آن که در صورت گسست رابطه بین آن‌ها، متحمل هزینه متقابل زیادی شوند. به‌طور کلی حالت اول به حساسیت، و دومی معمولاً به آسیب‌پذیری در وابستگی متقابل اشاره دارد (Mansfield & Pollins, 2003, p. 11). «مفاهیم بنیادین وابستگی متقابل را می‌توان شامل وابستگی متقابل، قدرت، حساسیت، آسیب‌پذیری، هزینه، تقارن و عدم تقارن دانست» (Moshrzadeh, 2010, p.48). از نظر کوهین و نای دو تن از شارحان اصلی این نظریه، وابستگی متقابل عبارت از سطح بالای جریان تراکنش در طول مرزهای بین‌المللی و اثرات هزینه متقابل مرتبط با چنین مبادلاتی و یا «در ساده‌ترین مفهوم، وابستگی دو جانبه است» (Ibid, p. 48). هدف کوهین و نای ارائه یک چارچوب مکمل برای قدرت در روابط بین‌الملل بود. (Lee, 2014, p. 81) آن‌ها در اثر مشترک خود که بیانگر

¹ B. M. Gain

اهمیت قدرت در روابط بین‌الملل است، سعی در ایجاد چارچوب دیگری برای فهم قدرت، به‌ویژه با توجه به دو بعد حساسیت و آسیب‌پذیری دارند. مفاهیمی که تاکید دارند «سیاست‌های ملی می‌توانند تحت تأثیر شوک‌هایی با منشاء خارجی، مانند بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ قرار گیرند (Wagner, 2006, p. 3). وابستگی متقابل کوهین و نای به تعریف وابستگی متقابل دیوید بالدوین (۱۹۸۰) شباهت دارد، که برگرفته از بررسی آثار اولیه وابستگی متقابل است، و اشاره به «روابط بین‌المللی دارد که برای نقض کردن پرهزینه خواهد بود»؛ به عبارت دیگر، در وابستگی متقابل «هزینه‌های فرصت استقلال بسیار گران هستند» (Baldwin, 1980). حتی در صورتی که وابستگی متقابل اقتصادی امکانات اقتصادی یک کشور را افزایش دهد، محدودیت‌ها و قیودی را ایجاد می‌کند؛ بنابراین مفهوم وابستگی متقابل هر دو اجزای سودمند، و بالقوه پرهزینه را به همراه دارد. چارچوب نظری رابطه وابستگی متقابل با منازعات، مشکل برخورد با این جنبه دوگانه از وابستگی متقابل است. مکانیسم‌های علی نظری نیز تمایل به تمرکز یا بر روی جنبه مثبت (منافع متقابل) و یا جنبه منفی (نامتقارن یا پرهزینه بودن) وابستگی متقابل دارند (McMillan, 1997, p. 35).

الف) آثار صلح آمیز وابستگی متقابل اقتصادی

ایده گسترش وابستگی متقابل و تشدید یکپارچگی اقتصادی میان ملت‌ها به‌عنوان یک عامل مثبت در پیشبرد صلح و ثبات و رفاه، از زمان جنگ سرد بر سیاست خارجی غرب تأثیرگذار بوده است. بر این اساس جذب اروپای شرقی در اتحادیه اروپا و ناتو، به تقویت بازار و دموکراسی کمک کرد. همزمان فرایند جهانی شدن منجر به رشد بی‌سابقه اقتصادهای غربی و تسریع روند صعود کشورهایمانند هند گردید. بعلاوه دسترسی به مؤسسات مالی بین‌المللی، گزینه‌های استراتژیک اعمال قدرت را در اختیار قدرتهای نوظهور به جای تلاش برای حذف آن‌ها قرار خواهد داد (Wright, 2013, p. 7) روندی که فراهم کننده زمینه ادامه صلح و ثبات در میان قدرت‌های بزرگ است. همچنین بر اساس نظریه لیبرال، وابستگی متقابل اقتصادی از طریق سه مکانیزم هزینه‌های فرصت، نهادهای بین‌المللی، و منافع داخلی، موجب کاهش مناقشات بین‌المللی می‌شود.

با گسترش مناسبات محکم اقتصادی و افزایش سود حاصل از تجارت، هزینه‌های جنگ نیز که مختل کننده تجارت است، افزایش می‌یابند. از این رو دولت‌ها تلاش خواهند نمود تا از افتادن به ورطه جنگ پیشگیری کنند (Macmilan, 1997, p. 37) لذا کشورها می‌توانند اهداف و منافع خود را بجای جنگ از طریق روش‌های جایگزین و کارآمدتری از جمله تجارت تأمین نمایند (Gartzke & Lupu, 2012, pp. 116-118). همچنین ادغام بازارهای مالی بین‌المللی نیز کمتر با منازعات در ارتباط است. بر طبق پیش‌بینی

«صلح سرمایه‌داری» و «صلح تجاری»، عواملی مانند توسعه اقتصادی، بازارهای آزاد، و منافع مشابه بین‌الدولی، همگی موجب کاهش اختلافات نظامی یا جنگ‌ها خواهند شد (Gartzke, 2007, p. 166). بنا بر استدلال دیگر لیبرال، مباحث اقتصادی موجب گسترش ارتباطات میان بازیگران خصوصی و دولت‌ها در کشورهای مختلف خواهد شد، که به نوبه خود انتظار می‌رود منجر به افزایش سرعت همکاری در روابط سیاسی شود (Mansfield & Pollins, 2006, p. 3). نظریه‌پردازان لیبرال، با این احتمال که وابستگی متقابل اقتصادی بین‌المللی ممکن است موجب درگیری و یا صلح شود، بر اهمیت نهادهای بین‌المللی تاکید می‌کنند، زیرا باعث افزایش و حفظ باز بودن اقتصاد و کاهش نزاع‌های بین‌المللی می‌شوند. این نهادها با ایجاد مجامع برای مذاکره و حل اختلافات، نظارت و انتشار اطلاعات در مورد بازیگران بین‌المللی، و امکان تبادل اطلاعات که باعث کاهش فرصت تصمیم‌گیری بر اساس محاسبات اشتباه می‌شود، موجب گسترش ترتیبات صلح‌آمیز بین‌المللی می‌گردند. همچنین باعث ایجاد اختیارات برای یک طرف سوم می‌شوند که قادر است تصمیمات را در جهت تنظیم و نظارت به اجرا گذارد (Keohane, 1984). بعلاوه وابستگی متقابل اقتصادی و نهادهای بین‌المللی می‌توانند منافع قدرتمندی در دولت‌ها و جوامعی ایجاد نمایند که تمایل به جلوگیری از وقوع جنگ و حفظ دستاوردهایی دارند که از طریق وابستگی متقابل به دست آورده‌اند (Mansfield & Pollins, 2006, p. 3). همچنین وابستگی متقابل موجب ایجاد و گسترش حوزه‌های انتخابیه صلح‌طلبانه در داخل می‌شود. با توسعه تجارت، کشورها ساختار داخلی خود را از خودبستگی اقتصادی به نظام اقتصادی لیبرال و باز تغییر خواهند داد که به گسترش روابط صلح‌آمیز با کشورهای خارجی کمک می‌کند. لذا تعهد به افزایش تجارت بین‌الملل و حمایت از سیاست‌های امنیتی وجود دارد (Solingen in Cortright & Mattoo, 1997). برآمدن بازارهای جهانی سرمایه نیز باعث ایجاد مکانیزم جدیدی برای رقابت و ارتباطات دولت‌ها می‌شوند که در غیر این صورت ممکن است ناگزیر به جنگ باشند. این فرآیندها، الگوهای جنگ را در جهان مدرن تحت تاثیر قرار می‌دهند (Gartzke, 2007, p. 166).

ب) وابستگی متقابل اقتصادی نامتقارن

کوهین و نای با بسط تفسیر خود از وابستگی متقابل، آن را از طریق مفهوم وابستگی متقابل نامتقارن به مفهوم قدرت وصل نمودند. آن‌ها بر وابستگی متقابل نامتقارن به عنوان یک منبع قدرت که در توانایی آسیب‌پذیری نهفته است، تاکید کردند. به این ترتیب که یک کشور کمتر وابسته، منابع سیاسی بیش از طرف مقابل خود دارد، و توانایی‌اش برای انطباق با شرایط جدید بیشتر است.

از نظر آن‌ها قدرت به معنای توانایی یک بازیگر برای وادار کردن دیگران به انجام کاری است که در غیر این صورت انجام نخواهند داد. عدم توازن در وابستگی متقابل یک منبع قدرت بشمار می‌آید که به‌وضوح در آثار آلبرت هیرشمن^۱ (قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی)^۲ و کنت والتز^۳ (افسانه وابستگی متقابل ملی)^۴ می‌توان یافت (Keohane, 1987, p. 728). به‌ویژه در عصر جهانی شدن، عدم تقارن در آسیب‌پذیری، یک منبع مهم قدرت بشمار می‌آید؛ زیرا قرن جدید شاهد رشد مداوم تجارت بین‌الملل است که موجب افزایش سطح وابستگی اقتصادی در میان شرکای تجاری می‌شود. افزایش تجارت به حساسیت بیشتر میان شرکای تجاری کمک می‌کند، هرچند ممکن است منجر به توزیع متوازن آسیب‌پذیری نشود. در این میان برخی کشورها نسبت به دیگران از نظر صادرات و واردات وابسته‌تر خواهند بود (Lee, 2014, p. 82). به عقیده کوهین و نای وابستگی متقابل مشکلات متعارف در رابطه با استراتژی سیاسی ایجاد می‌کند؛ زیرا اقدامات دولتها و بازیگران مهم غیردولتی، هزینه‌هایی را به سایر اعضای سیستم تحمیل خواهند نمود. وابستگی متقابل نه لزوماً به همکاری منجر می‌شود و نه فرض بر این است که عواقب آن بصورت خودکار خوش‌خیم خواهد بود (Keohane, 1987, p. 730).

بر این اساس و با توجه به پیامدهای وجود عدم تقارن در وابستگی متقابل اقتصادی میان دولت‌ها، برخی نسبت به برآوردهای خوش‌بینانه آثار صلح آمیز آن با دیده تردید می‌نگرند. از نظر آن‌ها وابستگی متقابل اقتصادی و تعارضات به هیچ وجه بهم مرتبط نیستند. جنگ‌ها نتیجه محاسبات استراتژیک است نه منافع اقتصادی؛ بنابراین میزان تهاجم در روابط بین‌الملل چندان تغییر نخواهد کرد. بعلاوه شرکای اقتصادی قادر به پیش‌بینی درگیری‌های سیاسی هستند و بجای شکل دادن چشم‌انداز استراتژیک، خود را با محیط‌های سیاسی سازگار می‌کنند. آن‌ها به کشورهای دوست نزدیک‌تر شده، و روابط تجاری خود را با شرکای جدید تقویت می‌کنند (Lee, 2014). خوشبینان در عالم واقعیت با یک نمونه مخالف قدرتمند، یعنی وقوع جنگ جهانی اول نیز روبرو هستند؛ زیرا با وجود آن که اقتصاد جهانی به خوبی یکپارچه و جهانی شده بود، دولت‌ها بر آن بودند که قادر به گذار از جنگ هستند؛ بنابراین هدف کشورها بهره‌برداری از عدم تقارن در وابستگی متقابل بود.

¹ Albert Hirschman

² "National Power and the Structure of Foreign Trade"

³ Kenneth Waltz

⁴ "Interdependence" "The Myth of Nationa

در پاسخ استدلال شده که جنگ بین کشورهای با وابستگی متقابل اقتصادی بالا آغاز نشد، بلکه بین امپراطوری هابسبورگ و صربستان بود که وابستگی متقابل اقتصادی محدودی داشتند (Gartzke & Lupu, 2012). جهان قبل از سال ۱۹۱۴ سطح وابستگی متقابل اقتصادی متفاوتی داشت. در مقایسه با اروپای غربی، وابستگی متقابل در اروپای شرقی ضعیف بود. امپراتوری اتریش-مجارستان یک قدرت اقتصادی غالب در اروپای شرقی و بالکان بود که سایر کشورهای منطقه از جمله صربستان به‌طور نامتقارن وابسته به بازار آن بودند. تحت این شرایط و تنش سیاسی، صرب‌ها مصمم به پایان دادن به وابستگی نامتقارن خود بودند، و اتریش-مجارستان^۱ نیز سعی در متوقف کردن این تلاش‌ها داشت. درحالی‌که وابستگی متقابل تا زمانی می‌تواند بازدارنده باشد که میزان هزینه مشابه را برای دشمن ایجاد نماید، اما به‌عنوان یک منبع قدرت، عمدتاً ترجیح کشورهای کمتر وابسته برای تبدیل شدن به کشورهای قدرتمندتر است. در طولانی مدت کشورها از ضعف موقت خود بهبود می‌یابند، اما در کوتاه مدت، وابستگی متقابل نامتقارن یک منبع قدرت است. به‌ویژه در طول مدت انتظار جنگ، کشورهای با آستانه تحمل بالاتر نسبت به دشمنان‌شان برتری دارند (Lee, 2014, p. 84). اکنون به‌طور فزاینده‌ای آشکار شده است که وابستگی متقابل و یکپارچه‌سازی، چالش و مخاطرات استراتژیک نیز به همراه دارد. لذا ملت‌ها با لگام زدن به برخی انواع وابستگی متقابل اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های امنیت ملی به‌منظور خنثی‌سازی آن‌ها، شروع به محافظت و مصون‌سازی خود در برابر این خطرات کرده‌اند (Wright, 2013, p. 7). دو عامل در ارزیابی مجدد دولت‌ها از مزایای افزایش وابستگی متقابل مؤثر بوده‌اند. اول بروز پیچیدگی‌های ناشی از افزایش قابل ملاحظه وابستگی اقتصادی و یکپارچه‌سازی در اقتصاد جهانی که شرایط را برای بحران‌های مالی عمده فراهم می‌سازد، و ممکن است فراتر از ظرفیت دولت‌ها برای اعمال مدیریت مؤثر بر آن‌ها باشد. دوم رقابت فزاینده ژئوپولیتیک دولت‌ها ولو در یک دنیای توأم با وابستگی متقابل (Ibid, p. 8). لذا دولت‌ها در تلاش برای تعیین حوزه استقلال خود در برابر خطرات وابستگی متقابل هستند، اما به نظر نمی‌رسد چنین تلاش‌هایی شامل کاهش روابط تجاری باشد؛ زیرا تجارت مدرن برای کشورها، امری اساسی و فوق‌العاده پیچیده است. دولت‌ها همواره بر سر گسترش تجارت آزاد کشمکش داشته‌اند، اما در عین حال از اقدامات حمایت‌گرایی برای به عقب بردن وضع موجود حذر خواهند کرد.

¹ Austro-Hungarians

استدلال دیگر منتقدان بر آن است که وابستگی متقابل کشورهای کوچک‌تر را برای تأمین منابع، تکنولوژی سرمایه‌بر، و بازار به قدرت‌های بزرگ وابسته می‌سازد. با وجود رگه‌هایی از حقیقت در مباحث آن‌ها، در عصر جهانی شدن، نیروهای همگرا و واگرا با هم عمل می‌کنند (Gaddis, 1991)، و در این میان وابستگی متقابل انتخاب مناسب‌تری خواهد بود. از آنجا که سطح وابستگی متقابل به سرعت در حال افزایش است، حتی اگر با توجه به ظرفیت‌های قدرت، روابط نامتقارن وجود داشته باشد، جایگزین بهتری برای وابستگی متقابل در زمینه موضوعات مورد علاقه متقابل و تهدیدات مشترک وجود ندارد. همانطور که در مورد روابط هند و ایالات متحده، یا پاکستان و ایالات متحده قابل مشاهده است، با وجود برتری غیرقابل منازعه آمریکا، این کشور دیگر از اهرمهای استراتژیک برای فشار بر متحدان قدیمی خود مانند پاکستان برخوردار نیست. نیاز متقابل دو کشور را به متحدان نزدیک بدل ساخته است.

به عبارتی بسیاری از چالشهای جهانی آمریکا، چالش‌های منطقه‌ای هند نیز هستند. همکاری آن‌ها در برخی از زمینه‌ها مانند مقابله با تغییرات اقلیمی، مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی، و حفظ رشد اقتصاد جهانی برای هر دو حائز اهمیت است. همچنین آن‌ها دارای منافع مشترک در تضمین امنیت خطوط دریایی و مبادله آزاد کالا از طریق اقیانوس هند و تنگه مالاکا هستند (Blackwill et al., 2011). در عین حال با وجود منافع مشترک، تباین فزاینده‌ای در ادراکات بین دهلی نو و واشنگتن بدلیل تعهدات متفاوت و تلاقی منافع ملی به‌عنوان مثال در خصوص برنامه هسته‌ای ایران یا مسئله بحران اوکراین، تغییر رژیم در عراق و کاربرد بی‌سابقه خشونت اسرائیل علیه فلسطینی‌ها وجود دارد؛ زیرا ایالات متحده در جایگاه ابرقدرت جهانی با منافع و تعهدات بین‌المللی است که با هند به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای دارای منافع کاملاً مشابه و یکسان نیست؛ اما علیرغم وجود روابط قدرت نامتقارن، هر دو کشور با توجه به منافع، میزان و ماهیت تهدیدات مشترک در رابطه با کشورشان، منطقه و جهان نیاز به همکاری با یکدیگر دارند.

ج) وابستگی متقابل پیچیده

کوهین و نای با توسعه نظریه وابستگی متقابل، مفهوم «وابستگی متقابل پیچیده» را ارائه می‌دهند. درحالی‌که وابستگی متقابل اصطلاح بسیار وسیعی است که به شرایطی با تأثیرات متقابل میان کشورها و یا بین بازیگران در کشورهای مختلف اشاره دارد، وابستگی متقابل پیچیده ناظر به وضعیتی در میان برخی کشورها است که در آن کانال‌های مختلف تماس با جوامع ارتباط برقرار می‌کنند (بدون انحصار دولت‌ها)؛ سلسله مراتب موضوعات وجود ندارد، و نیروهای نظامی توسط دولت‌های مرتبط به یکدیگر، مورد استفاده قرار نمی‌گیرند (Keohane, 1987, p. 731). این مدل وابستگی متقابل پیچیده بر پایه سنت

لیبرال بر پیامدهای پیچیده و مشروط وابستگی متقابل اقتصادی تاکید می‌نماید و در بر گیرنده عنصر قدرت است، که نشان می‌دهد کشورهای قدرتمندتر قادرند تا هزینه‌های بیشتر را بر کشورهای ضعیف‌تر که آسیب‌پذیرتر هستند، تحمیل نمایند. به عقیده آن‌ها تأثیر عامل قدرت، مشروط به فرایند چانه‌زنی‌های سیاسی بین کشورها است (Keohane & Nye in Betts, 2017) و بازیگران غیردولتی، مانند سازمان‌های بین‌المللی، تأثیر قابل توجهی در تعاملات اقتصادی بین دولت‌ها و در نتیجه در روابط بین‌الملل دارند. با تعامل نزدیک میان دولت‌ها، احتمال بکارگیری قوه قهریه نیز کاهش خواهد یافت. همچنین انتظار می‌رود همکاری موفقیت آمیز در یک حوزه باعث سرریز شدن همکاری به حوزه‌های دیگر شود (Keohane, 1984, p. 7). بر اساس مفروض وابستگی متقابل پیچیده، احتمال صلح با وابستگی متقابل اقتصادی افزایش می‌یابد. نه تنها گستره رو به رشدی از مسائل وجود دارد که در آن بکارگیری نیروی زور مفید نیست، بلکه وابستگی متقابل حتی هزینه‌های اعمال زور را به قدرتهایی که بر حوزه‌های موضوعی تسلط می‌یابند، تحمیل می‌کند. گسترش سازمان‌های بین‌المللی، مانند موافقتنامه‌های تجارت ترجیحی، کشورهای ضعیف را قادر می‌سازد تا تأثیر عنصر عدم تقارن قدرت را با تغییر موضوعات از روابط دوجانبه اقتصادی به مجامع بین‌المللی کاهش دهند. نهایتاً نه مسائل اقتصادی تابع مسائل امنیتی هستند و نه بالعکس؛ اما در عین حال درجات متفاوتی از پیچیدگی وابستگی متقابل در حوزه‌های مختلف وجود دارد.

ساختار اقتصاد جهانی

از زمان جنگ سرد، اقتصاد جهانی از یک ساختار سلسله‌مراتبی، با شرکای تجاری متمرکز، به یک اقتصاد غیرمتمرکز تحول یافته است. توسعه تجارت و در نتیجه تنوع بازارهای صادراتی از جمله ابعاد این ساختار غیرمتمرکز در حال ظهور می‌باشد. رشد سریع تجارت جنوب-جنوب به‌عنوان عامل مهمی در رونق صادرات، و مشارکت روزافزون کشورهای در حال توسعه دریافت‌کننده و عرضه‌کننده منابع سرمایه در بازارهای مالی، موجب عدم تمرکز اقتصاد جهانی گردید. لذا مالیه جهانی تا حدی یک تصویر مختلط ارائه می‌دهد. بجز سرمایه‌گذاری پرتفلیو در بخش خصوصی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ذخایر ارزی و کمک‌های خارجی کمتر در کشورهای صنعتی پیشرفته متمرکز شده‌اند، بر این اساس می‌توان تحولات ساختاری اقتصاد جهانی را عمدتاً در ابعاد تجاری و مالی به شکل ذیل مورد ارزیابی قرار داد. عملکرد بالای اقتصادهای نوظهور یا گروهی از کشورهای با درآمد متوسط که به سرعت از اواسط دهه ۱۹۸۰ در بازار جهانی ادغام شده‌اند از جمله موفقیت‌های دهه ۲۰۰۰ بشمار می‌آید (Kose & Prasad,)

2010). به دنبال پیامدهای بحران مالی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (از منظر توسعه، دهه‌های از دست رفته) نرخ رشد آن‌ها در دهه ۲۰۰۰ به‌طور چشمگیری شتاب گرفت (Ghibutiu, 2013, p. 105). کشورهای چین، هند، روسیه و برزیل (عضو بریکس) از سال ۲۰۰۷ تقریباً ۴۰٪ رشد جهانی را به خود اختصاص دادند. به‌طور کلی اقتصاد آن‌ها بیش از میزان ۲۲ درصدی اقتصاد ایالات متحده بر اساس شاخص برابری قدرت خرید^۱، از اقتصاد جهانی را شامل می‌شود. چین با افزایش سهم خود در تولید جهانی طی یک دهه از ۶ درصد به ۱۱ درصد، بیشترین این رشد را به خود اختصاص داد. پیش‌بینی می‌شود بریکس به ۴۰ درصد رشد جهانی بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۲۰ دست یابد که یک چهارم از این رشد متعلق به چین خواهد بود. در مقابل، برای ایالات متحده حدود ۱۴ درصد از کل رشد جهانی برآورد شد. چین در سال ۲۰۱۹ به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد (بر اساس شاخص PPP). کشورهای بریکس^۲ تا سال ۲۰۲۰ تقریباً یک سوم تولید ناخالص داخلی جهان را تشکیل خواهند داد که سهم چین از آن ۱۸ درصد می‌باشد (Economic Outlook, 2008).

بر اساس پیش‌بینی‌ها، این گروه کشورها با میانگین نرخ رشد سالانه ۴٫۷٪ بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۵، با بیش از دو برابر نرخ رشد اقتصادی ۲٫۳ درصدی اقتصادهای پیشرفته (۲۰۱۱)، از گروه اخیر سبقت خواهند گرفت. در نتیجه، سهم اقتصادهای در حال توسعه از تولید ناخالص داخلی جهان به‌طور پیوسته از کمتر یک سوم در سال ۱۹۹۰ به حدود نیمی از آن در سال ۲۰۱۲ افزایش یافت. برعکس اقتصادهای پیشرفته به‌طور مداوم شاهد کاهش سهم ۷۰٪ خود از تولید ناخالص داخلی جهانی در سال ۱۹۹۰ بوده‌اند (Ghibutiu, 2013, p. 105). بعلاوه بنا بر پیش‌بینی سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، اقتصادهای در حال توسعه تا سال ۲۰۳۰ تقریباً ۶۰٪ از تولید ناخالص داخلی جهانی را به خود اختصاص خواهند داد. این کشورها حدود نیمی از تولید و دو سوم رشد جهانی (بر اساس شاخص PPP) را در سال ۲۰۱۱ به خود اختصاص داده‌اند. تقریباً نیمی از این میزان، متعلق به چین و هند است (Ibid, 2013, p. 106). لذا کشورهای در حال توسعه به‌طور فزاینده شرایط و دورنمای اقتصاد کلان جهان را شکل خواهند داد. این کشورها تأثیر عمده‌ای بر رقابت، درآمد جهانی، اشتغال و قیمت کالاها خواهند داشت، و همزمان موقعیت خود را در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی و مالی تقویت می‌کنند. به‌طور خلاصه، آن‌ها بر

^۱ (PPP)

^۲ BRICS

چشم‌انداز توسعه در سایر نقاط جهان تأثیر می‌گذارند. علاوه بر تغییر مراکز رشد اقتصادی و توزیع تولید ناخالص داخلی جهانی در گروه‌های مختلف اقتصادی، ادامه تغییرات فراگیر در اقتصاد جهانی نیز بر الگوی تجارت بین‌المللی تأثیر گذارده است. تحقق چنین پیش‌بینی‌هایی به تغییر بیشتر در توازن قدرت اقتصادی در سال‌های آینده کمک خواهد کرد.

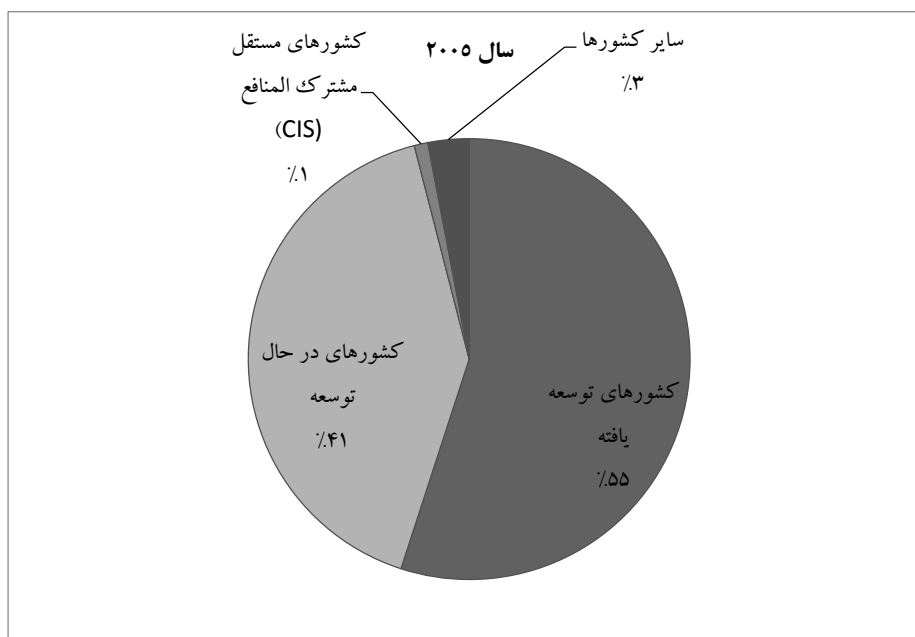
الف) الگوی تجارت جهانی

رشد سریع تجارت جهانی کالا و خدمات از ۶/۳ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۵ به حدود ۲۳/۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۴ (World Trade Organization - WTO, 2016) مورد توجه ناظران امور قرار گرفت؛ اما علیرغم عواقب بالقوه بسیار گسترده آن، کمتر به عنصر عدم‌تمرکز ساختار تجارت جهانی توجه شده است. به‌طور مثال چین در سال ۲۰۰۴ با پیشی گرفتن در زمینه صادرات، رتبه اول را در آسیا به دست آورد، و در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ به بزرگ‌ترین صادرکننده جهان تبدیل شد. سهم صادرات اقتصادهای در حال توسعه در زمینه تجارت جهانی از ۲۶٪ در ۱۹۹۵ به ۴۴٪ در سال ۲۰۱۴ افزایش یافت، در حالی که سهم اقتصادهای توسعه یافته از ۷۰٪ به ۵۲٪ کاهش داشت (Ibid, 2015, p. 25). وزن کالاهای تولیدی در صادرات کالا از کشورهای آسیایی در سال ۲۰۰۷ برابر با ۸۴ درصد بود که بیشتر از کشورهای اروپایی (۸۰٪) و یا آمریکای شمالی (۷۷٪) بود (Mareli & Signorelli, 2011, p. 138). نرخ‌های رشد کشورهای در حال توسعه در بیشتر سال‌ها، میل به پیشی گرفتن از کشورهای توسعه یافته در هر دو بخش تجارت کالا و خدمات را نشان می‌دهد (United Nations Conference on Trade and Development - UNCTAD, 2015). در حالی که در ۱۹۹۵ مجموع ارزش صادرات جهانی به کشورهای در حال توسعه ۴۸۷ میلیارد دلار بود، تا سال ۲۰۱۴ این رقم با حدود ۹ برابر افزایش، به ۴/۱۹۸ میلیارد دلار رسید. رشد سریع تجارت جنوب-جنوب، عامل مهمی در پراکندگی تجارت بوده است. در طول دو دهه ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۴، سهم مبادلات جنوب-جنوب از تجارت جهانی، محاسبه شده بر اساس مجموع صادرات کالا از یک کشور در حال توسعه به کشور دیگر، از ۳۸ درصد به ۵۲ درصد افزایش داشت (WTO, 2015, p. 28). به‌موازات ادامه روند ادغام کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، آسیای شرقی نیروی اصلی تجارت جنوب-جنوب بوده است. به‌طوری‌که در سال ۲۰۱۳، بیش از ۷۵ درصد تجارت جنوب-جنوب در داخل و یا خارج از مناطق شرق آسیا انجام شد. تقریباً ۵۰ درصد تجارت شرق آسیا در منطقه صورت گرفته است (UNCTAD, 2015).

بر همین اساس تجارت جهانی به تدریج در میانه تغییرات عظیمی قرار دارد. افزایش نقش آسیا در تجارت جهانی از اهمیت خاصی در این چشم‌انداز متغیر برخوردار است. به‌ویژه «در رابطه با فرایند

صنعتی شدن کشورهای هند و چین که تغییر ساختاری و تحولات تولید، بشدت با تخصصی شدن تجارت آن‌ها مرتبط است» (Mareli & Signorelli, 2011, p. 137). با توجه به این پیش‌بینی‌ها در سال ۲۰۳۰ چین به‌عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده جهان باقی خواهد ماند، درحالی‌که ایالات متحده از رتبه دوم به جایگاه سوم تنزل خواهد یافت. مهم‌تر از همه هند است که از رتبه سیزدهم در سال ۲۰۱۴ به دوم در سال ۲۰۳۰ صعود خواهد نمود، و تا سال ۲۰۵۰ می‌تواند به بزرگ‌ترین صادرکننده تبدیل شود (Salmon, 2014). از جمله نتایج این تحولات، تغییر سریع در قدرت اقتصادی شرق و جنوب است. بدین ترتیب سهم کشورهای درحال توسعه از تجارت جهانی در طی فقط ۱۵ سال از یک سوم به بیش از نصف افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۰ کمتر از یک سوم تجارت کشورهای درحال توسعه توسط سایر کشورهای درحال توسعه انجام می‌شد، اما امروزه این رقم به بیش از نصف رسیده است (Lamy, 2014). بررسی داده‌ها حاکی از عدم تمرکز قابل توجه در بازارهای صادرات کشورهای بزرگ صادرکننده و در نتیجه تغییرات جغرافیایی تجارت است. براین اساس درحالی‌که سهم صادرات به آمریکای شمالی، اروپا و به میزان کمتر آسیا کاهش یافته، سهم امریکای لاتین، خاورمیانه و آفریقا افزایش داشته است. همچنین علاوه بر گسترش، اقتصاد هند از تنوع بیشتری برخوردار شده است. درحالی‌که به‌طور سنتی، کشورهای غربی بازار اصلی صادرات هند بوده‌اند، در سال‌های اخیر تفاوت قابل توجهی رخ داده است. از جمله روند سریع ادغام اقتصاد هند در آسیا که با شروع سیاست نگاه به شرق هند در اوایل دهه ۱۹۹۰ تقویت شد. فرایندی که به‌وضوح از ارقام تجارت هند و چین با میانگین نرخ رشد تجاری سالانه ۵۳ درصد بین سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ و ۲۰۰۷-۲۰۰۸، و نیز تجارت هند با کشورهای عضو مجمع آسیای جنوب شرقی (آ.سه.آن)^۱ مشاهده می‌شود. روابط اقتصادی هند با کشورهای آسیای غربی نیز به‌طور سنتی قوی بوده، و در حال حاضر به دلیل واردات انرژی و حضور ۲٫۵ میلیون دیاسپورا هند، از سطح خوبی برخوردار است (Sachdeva, 2011, p. 48). میزان رشد تجارت در اقتصاد هند قابل توجه بوده است.

^۱ (ASEAN)



نمودار ۱: افزایش صادرات کالایی بین اقتصادهای در حال توسعه از ۴۱٪ به ۵۲٪ میزان تجارت جهانی آن‌ها در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۱۵

Source: WTO, World Trade Statistical Review 2016

این رشد از ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۰ به نقطه اوج خود یعنی بیش از ۵۵ درصد و سپس ۵۰ درصد به ترتیب در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ رسید. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲، رشد تجارت هند به همراه چین در رأس سایر بازارهای بزرگ نوظهور قرار داشت (World Bank, 2017). میزان صادرات هند در ۱۹۹۵ که اصلاحات اقتصادی آن جان تازه‌ای به اقتصاد این کشور داد بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار می‌شد، و در سال ۲۰۱۴ این رقم به حدود ده برابر یعنی ۲۹۲ میلیارد دلار افزایش یافت. همچنین واردات هند در همین دوره از ۲۹ میلیارد دلار به ۴۲۲ میلیارد دلار رسید (The Observatory of Economic Complexity - OEC, 2017). برای ایالات متحده نیز هرچند با شتاب و در سطح پائین‌تر، تجارت اهمیت بیشتری یافت. از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲، صادرات کالا و خدمات آمریکا به ۴۰۱ درصد افزایش داشت، و سهم کل تجارت به نسبت تولید ناخالص داخلی آمریکا از حدود ۲۰ درصد به بیش از ۳۰ درصد رسید (World Bank, 2017).

در مجموع از دهه ۱۹۹۰ تجارت جهانی به سمت پراکندگی بیشتر بازارهای صادراتی و منابع وارداتی حرکت کرده است. درحالی‌که افزایش تجارت جنوب-جنوب عامل مهم محرک چنین روندی است. در این میان سهم روبه رشد چین و هند از تجارت جهانی و ترویج تجارت جنوب-جنوب بسیار مهم است. در گذشته وقتی از ادغام تجارت کشورهای جهان سوم بحث می‌شد، معمولاً تصویر یک تجارت نابرابر به ذهن راه می‌یافت. کشورهای درحال توسعه در مقابل کالاهای تولیدی، عمدتاً صادرکننده مواد خام و محصولات کشاورزی بودند. از جمله نتایج مهم پراکندگی بازارهای صادراتی و منابع واردات این است که نه تنها در حال حاضر قدرت‌های اقتصادی بسیار بیشتر از وابستگی متقابل برخوردارند تا ابرقدرت‌ها در طول جنگ سرد، بلکه موجب خواهد شد تا تأثیرات اقتصادی وابستگی متقابل، از طریق ایجاد کشورهای کمتر وابسته به هر یک از شرکای تجاری اقتصادی دچار تحول شود.

ب) الگوی مالی جهانی

تغییر قدرت اقتصادی در جهت کشورهای درحال توسعه، با تغییر مشابهی در قدرت مالی همراه شده است. اقتصادهای درحال توسعه با توجه به موفقیت قابل توجه صادرات و افزایش درآمدشان، قادر به جمع‌آوری حجم زیادی از ذخایر ارزی، ایجاد صندوق‌های توسعه ملی، افزایش سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی بین‌المللی، جذب حجم رو به رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، و سرمایه‌گذاری بخشی از دارایی‌های مالی خود در خارج از کشور شدند (Ahearn, 2011). سهم تجمعی کشورهای درحال توسعه و در حال گذار از جریان مالی ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهان در سال ۲۰۱۱، در مقایسه با رقم ۲۰ درصدی سال ۲۰۰۰، برای دومین سال بالغ بر ۵۰٪ شد، و سهم آن‌ها از

جریان مالی خارجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی در همان دوره از ۱۱٪ به ۲۷٪ افزایش یافت. از این رو، این کشورها شاهد افزایش نسبی سهم جهانی خود از جریان مالی ورودی و خارجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به ترتیب از ۲۴٪ در سال ۲۰۰۰ به ۳۶٪ در سال ۲۰۱۱ و ۱۱٪ به ۱۹٪ بوده‌اند (UNCTAD, 2012). از این رو سهم آن‌ها از مجموع جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۱۲ به ۵۸ درصد افزایش یافت (UNCTAD, 2013) و برای اولین بار از کشورهای توسعه یافته بیشتر شد (Ghibutiu, 2013, p. 106). افزایش سرعت و میزان جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سراسر جهان، به‌عنوان عنصر مهمی در فرایند جهانی شدن اقتصاد^۱ (Nunnenkamp, 2001, p. 3)، موجب شده تا دولت‌های درحال توسعه به طور فزاینده‌ای به دنبال جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌عنوان یکی از منابع سرمایه و موتور مهم رشد اقتصادی باشند. در سال ۱۹۹۰ میزان ۲۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (۲۴ درصد مجموع سرمایه‌گذاری خارجی) به ۱۷۸ میلیارد دلار برای سال ۲۰۰۰ (Xu, 2012, p. 69) (world bank in 2001) و ۷۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ بالغ گردید، و برای اولین بار بیش از نیمی جریان سرمایه‌گذاری مستقیم جهانی را شامل شد. با ادامه این روند تا سال ۲۰۱۴ با ۴ درصد افزایش نسبت به سال قبل بالغ بر ۷۰۴ میلیارد دلار برای این کشورها از مجموع ۱/۳۲۴ تریلیون دلار بود (UNCTAD, 2017, p. 4). اهمیت این جریان برای کشورهای درحال توسعه از میانگین حدود ۱ درصد تولید ناخالص داخلی در دهه ۱۹۷۰ به بیش از ۳ درصد در سال‌های اخیر افزایش داشت. هرچند میزان و سرعت تغییر در این کشورها، متفاوت بوده است (Bütthe & Milner, 2014, p. 88). به‌طوری‌که اقتصادهای درحال توسعه آسیایی با ۴۶۰ میلیارد دلار بیشترین سرمایه‌گذاری را در میان مناطق مختلف جهان داشتند (UNCTAD, 2017, p. 10). بعلاوه افزایش سهم کشورهای نوظهور از رشد اقتصاد جهانی با مزاد تراز پرداخت فوق‌العاده و ایجاد انباشت سریع ذخایر رسمی همراه بوده است. به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۷ حدود ۷۷ درصد از مجموع ذخایر جهانی در بازارهای نوظهور نگهداری می‌شد، و نسبت قابل توجهی از این ذخایر نزد صندوق‌های توسعه ملی قرار گرفت. در اثبات قدرت رو به رشد بازارهای نوظهور به‌عنوان بازیکنان جهانی، آن‌ها از ابتدای سال ۲۰۰۷ بیش از ۶۰ میلیارد دلار به‌منظور کاهش شوک بحران مالی در مؤسسات مالی غربی سرمایه‌گذاری کردند. به‌طوری‌که جریان

^۱ بویژه در دهه ۱۹۹۰ که میزان آن از ۳۳۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ به ۱/۳ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت (XU, 2012: 70).

مالی خارجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اقتصادهای در حال ظهور از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۸۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ افزایش یافت (Economic Outlook, 2008).

عملکرد قوی‌تر رشد اقتصادهای نوظهور با تولید سریع‌تر و تغییر بیشتر در توزیع ثروت نیز همراه است. به دنبال دو برابر شدن مجموع ثروت جهان از سال ۲۰۰۰ تا اواسط ۲۰۱۵، در چین ارقام پنج برابر افزایش یافت، در حالی که هنوز هم رشد سریع در هند است (Global Wealth Report, 2015, p. 21). بر اساس ارزیابی انجام شده، میزان ثروت در هند از سال ۲۰۰۰ به جز در طول بحران مالی جهانی سرعت افزایش داشته است. رشد سرانه ثروت هر فرد بزرگسال بر اساس رویه در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۰ به طور متوسط ۸٪ بوده است. پیش از سال ۲۰۰۸ ثروت نیز به شدت افزایش یافت، و از ۲۰۴۰ دلار در سال ۲۰۰۰ به ۵۱۰۰ دلار در سال ۲۰۰۷ رسید. پس از سقوط ۲۶ درصدی در سال ۲۰۰۸، این میزان به ۵۳۰۰ دلار در سال ۲۰۱۰ افزایش داشت، اما پس از آن و با ادامه کاهش بهای رویه، تا اواسط سال ۲۰۱۵ در حد ۴۳۵۰ دلار ماند (Ibid, p. 49). سرانه ثروت هر فرد بزرگسال^۱ در چین نیز از سال ۲۰۰۰ از ۵/۶۷۰ دلار به ۲۲/۵۱۳ دلار یعنی چهار برابر در سال ۲۰۱۵ رسید. از نظر کل ثروت خانوارهای کشور،^۲ چین پس از ایالات متحده و ۱۵ درصد بالاتر از ژاپن قرار دارد (Ibid, p. 45). بعلاوه چین بزرگ‌ترین دارنده ذخایر ارزی است. در پایان سال ۲۰۱۳، ذخایر آن بالغ بر ۳,۸۲ تریلیون دلار بود، که ۵۰۹/۷ میلیارد دلار نسبت به سال قبل از آن رشد داشته است (chinadaily, 2014). هند نیز دارنده ذخایر بزرگی به ارزش ۲۹۲ میلیارد دلار در فوریه ۲۰۱۴ بود که آن را در جایگاه دهم کشورهای جهان قرار داد (Reserve Bank of India in forex skolan, 2014) در همان زمان، ایالات متحده ۱۴۵ میلیارد دلار ذخایر داشت، و در رتبه هفدهم کشورهای جهان قرار گرفت (U.S. Department of the Treasury, 2014).

ج) الگوی کمک‌های توسعه‌ای خارجی

چشم‌انداز کمک‌های توسعه خارجی^۳ نیز شروع به تغییر کرده است، هر چند هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد. بنا بر گزارش سازمان ملل متحد، همکاری جنوب-جنوب^۴ بسیار افزایش داشته است. از جمله بر اساس گزارش سال ۲۰۱۰ سازمان ملل در زمینه همکاری توسعه بین‌المللی، برآورد کل همکاری جنوب-جنوب در حدود ۱۵,۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ یا ۹,۵ درصد کل همکاری توسعه بوده است.

¹ Wealth Per Adult

² Total Household Wealth

³ Overseas Development Assistance (ODA)

⁴ South-South Cooperation (SSC)

این گزارش همچنین برآورد می‌کند که چین، عربستان سعودی و ونزوئلا بزرگ‌ترین ارائه‌دهندگان کمک‌های جنوب-جنوب با حدود ۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸، و هند با تقریباً ۷۵۰ میلیون دلار کمک به چهارمین ارائه‌دهنده این نوع کمک‌ها بدل شده‌اند

(United Nations Development Programme - UNDP, 2011, pp. 147-148). در ژوئیه ۲۰۱۴ برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی (گروه بریکس) اعلام کردند که بانک نوین توسعه^۱ را با سرمایه اولیه ۵۰ میلیارد دلار و حداکثر سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار با هدف تجمع منابع برای پروژه‌های زیربنایی و توسعه پایدار در کشورهای بریکس و دیگر اقتصادهای نوظهور و درحال توسعه، تأسیس خواهند کرد، همچنین یک قرارداد به ارزش ۱۰۰ میلیارد دلار برای ایجاد نوعی صندوق ذخیره احتیاطی^۲ جهت حمایت از نقدینگی اعضای گروه امضاء نمودند (Sixth BRICS Summit- Fortaleza Declaration, 2014)، که عملکردی شبیه به صندوق بین‌المللی پول دارد و نشانه دیگری از تحول اولیه است. از این رو بنا به نظر برخی یک انقلاب خاموش در رژیم کمک‌های توسعه‌ای در حال وقوع است (WOODS, 2008, p. 1220)؛ زیرا اهداکنندگان نوظهور به‌طور آشکار برای برداشتن قوانین کمک‌های توسعه چندجانبه یا جایگزینی آن‌ها تلاش نمی‌کنند. بلکه با ایجاد رقابت و ارائه آرام‌گزینه‌ها به کشورهای دریافت‌کننده کمک، در حال ایجاد فشار به سیستم موجود هستند (Ibid, p. 1206).

ه) افزایش همکاری‌های موازی

برآمدن اقتصادهای در حال ظهور و افزایش اهمیت تجارت و جریان‌های مالی بین آن‌ها به گسترش همکاری‌ها میان این کشورها کمک نموده است. نشست‌های سالیانه بریکس از سال ۲۰۰۹ نشانه‌ای از این نوع همکاری‌ها است. همچنین با تبدیل نشست‌های گروه ۳۸ در امور مالی جهانی به گروه ۲۰،^۴ کشورهای توسعه یافته، اهمیت اقتصادهای نوظهور را به رسمیت شناختند. میزان مشارکت کشورهای درحال توسعه در موافقتنامه‌های تجارت ترجیحی (پی.تی.ای)^۵ نیز از الگوی رشد مداوم در تعداد ترتیبات ترجیحی با کشورهای توسعه یافته به توافق بین کشورهای درحال توسعه (موافقتنامه‌های جنوب-جنوب) تغییر کرده است.

¹ New Development Bank (NDB)

² Contingent Reserve Arrangement (CRA)

³ (G 8)

⁴ (G 20)

⁵ Preferential Trade Agreements (PTAs)

به دنبال افزایش تعداد موافقتنامه‌های تجارت ترجیحی (پی.تی.ای) از دهه ۱۹۵۰، تعداد آن‌ها در سال ۱۹۹۰ به ۷۰ مورد و پس از دو دهه در سال ۲۰۱۰ به حدود ۳۰۰ مورد رسید. با این تفاوت که بسیاری از موافقت نامه‌های جدید شامل کشورهای در حال توسعه به منظور ارتقاء تجارت جنوب-جنوب می‌شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، موافقتنامه‌های میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه (توافقنامه‌های شمال-جنوب) حدود ۶۰ درصد از تمام پی.تی.ای به اجرا درآمده و تنها حدود ۲۰ درصد پی.تی.ای جنوب-جنوب را شامل می‌شد؛ اما این دو نسبت در جهت متفاوت تغییر کرد، و توافقات جنوب-جنوب دو سوم از تمام پی.تی.ای به اجرا درآمده و شمال-جنوب حدود یک چهارم توافقات را شامل می‌شوند (World Trade Report, 2011, pp. 54-56). علاوه بر موافقتنامه پی.تی.ای فعال، همکاری‌های امنیتی نیز گسترش یافته است، که نمونه آن سازمان همکاری شانگهای^۲ است.

این ارقام نه تنها بازتاب افزایش مشارکت کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی است، بلکه بر تغییر منافع کشورهای در حال توسعه از تعرفه‌های ترجیحی ارائه شده توسط کشورهای توسعه یافته به تجارت جنوب-جنوب در رابطه با حمایت از تجارت ترجیحی، تاکید دارند. همگرایی جنوب-جنوب ممکن است بازتاب مفید بودن آن به عنوان ابزار سیاستی برای صنعتی شدن از طریق تسهیل ورود کشورهای کمتر توسعه یافته^۳ به شبکه‌های تولید منطقه‌ای و فرآیند صادرات باشد. همچنین ابزار تقویت قدرت چانه‌زنی کشورهای در حال توسعه در مذاکرات چندجانبه تجاری و نیز توجه به مسائل مربوط به موضوعات خاص منطقه‌ای را فراهم نماید (Ibid, p. 56). بعلاوه این موافقتنامه‌ها باعث افزایش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌شوند (Buthe & Milner, 2014, p. 89). در مجموع روند تحول بازارهای مالی به موازات تحول در تجارت جهانی قرار دارد. با گسترش بازارهای مالی جهانی، کشورهای در حال توسعه نیز تبدیل به مقصد و منبع مهم جریان‌های مالی می‌شوند. در نتیجه فرایند بازتوزیع قدرت مالی، کنترل بر دارایی‌های مالی به تدریج پراکنده شده، و سهم کشورهای در حال توسعه از سال ۱۹۹۰ در زمینه جریان مالی ورودی و خارجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهان، و نیز ذخایر ارزی به نسبت کشورهای توسعه یافته، افزایش قابل توجهی داشته است. کمک‌های خارجی دیگر به صورت انحصاری از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه جریان ندارند، زیرا چین و هند در حال تبدیل شدن

¹ North-South

² Shanghai Cooperation Organization (SCO)

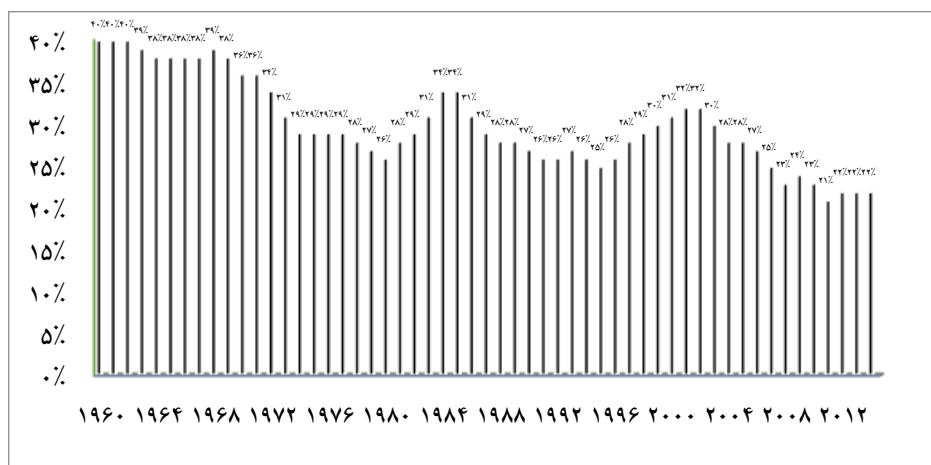
³ Least developed countries (LDCs)

به اهداکنندگان مهم این نوع کمک‌ها می‌باشند. عدم تمرکز منابع کمک‌های خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای کشورها فرصت‌هایی را به منظور ایجاد استراتژی‌های جایگزین بیشتر و کاهش وابستگی آن‌ها به کشورهای منحصر به فرد به‌عنوان تأمین‌کننده منابع مالی، فراهم می‌سازد.

روابط هند و ایالات متحده: گسترش همکاری‌های اقتصادی و نظامی

الف) روابط اقتصادی

الزامات اقتصادی که هند و ایالات متحده با آن‌ها مواجه بودند، محرک اصلی را در نزدیکی بیشتر آن‌ها به یکدیگر فراهم کرد. اصلاحات اقتصادی دهه ۱۹۹۰ و تثبیت شرایط اقتصادی هند، همچنین نیاز به احیاء مجدد اقتصاد امریکا به‌ویژه در شرایطی که با رقابت اقتصادهای بزرگ جهانی مانند ژاپن و آلمان مواجه بود، باعث شد «با وجود اینکه هند از جانب واشنگتن بخاطر مواضع خود در رابطه با حقوق مالکیت معنوی و ادامه دور مذاکرات اروگوئه، تهدید به بکارگیری گزینه تنبیهی شد، اما در عین حال سیاست تعدیل اقتصادی هند، به‌عنوان جنبه مثبت در روابط دو کشور مورد استقبال امریکا قرار گیرد» (Kim, 2006, p. 177) عاملی که توانست انگیزه لازم را در بخش بزرگی از قانونگذاران واشنگتن برای توسعه روابط با هند، و جلب علاقه بیشتر امریکا به هند به‌عنوان یک بازیگر عمده اقتصادی ایجاد نماید. دولت کلینتون نیز در ۱۹۹۲ با اعلام هند به‌عنوان سومین بازار در حال رشد در میان بازارهای بزرگ نوظهور (Tellis, 2015, p.18) مایل به تشویق نقش هند در عرصه اقتصادی بود. بر این اساس پیش‌بینی شد که در آینده مناسبات تجاری و اقتصادی به‌عنوان کاتالیزور روابط میان هند و ایالات متحده را دچار تحول خواهد ساخت (kim, 2006, p. 177). لذا ایالات متحده به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری و سرمایه‌گذار در هند، شدیداً از ادامه اصلاحات اقتصادی هند حمایت کرد (Kronstadt, 2006, p. 15) و در کنار افزایش تجارت دوجانبه و سرمایه‌گذاری‌های امریکا در هند، واشنگتن از ۱۹۹۴ به‌وضوح بر جنبه اقتصادی سیاست خارجی خود در قبال هند تأکید نمود. اقتصاد هند نیز که به دنبال سود بردن از افزایش وابستگی متقابل و جهانی شدن بود، راه‌های مختلفی را برای پیوندهای تجاری و مالی هند در نظر گرفت، از جمله تمرکز بر اقتصادهای پیشرفته مانند ایالات متحده که می‌توانست منافع عظیم اقتصادی برای دهلی به همراه داشته باشد (Kumar, 2017).



نمودار ۲: میزان تولید ناخالص داخلی ایالات متحده به نسبت درصد تولید ناخالص داخلی GDP جهانی (۱۹۶۰-۲۰۱۴)

منبع: Forbes, 2016

۱- روابط تجاری

با اصلاحات دهه ۱۹۹۰ و باز شدن اقتصاد هند، دو کشور در زمینه تجاری به طور فزاینده‌ای به هم پیوند یافتند (Ahuja et al., 2006, p. 27). ایالات متحده در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ با ۱۹/۸ درصد صادرات، و ۱۰ درصد مجموع واردات هند، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بود؛ اما از دیدگاه جهانی، سهم هند از بازار واردات آمریکا به‌ویژه در مقایسه با حجم تجارت آمریکا با دیگر کشورهای منطقه آسیا-پاسفیک همچنان ناچیز بود. از میزان کل واردات ایالات متحده در ۱۹۹۴ که بالغ بر ۶۹۰ میلیارد دلار می‌شد، سهم هند در حد ناچیز ۵/۲ میلیارد دلار یعنی ۰/۷۵ درصد باقی‌ماند. همچنین از کل صادرات ۵۱۳ میلیارد دلاری ایالات متحده، سهم هند ۲/۲ میلیارد دلار یعنی ۰/۴ درصد بود. با این حال هند از توازن مطلوب تجاری با آمریکا در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ برخوردار شد. کسری تجاری آمریکا با هند که ۰/۷ میلیارد در ۱۹۹۰ بود، به ۳ میلیارد دلار تا ۱۹۹۴ افزایش یافت (Kim, 2006). تجارت دو کشور در فاصله سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۴ به نرخ رشد دو رقمی ۱۶ درصدی دست یافت. مبادلات تجاری میان دو کشور تا سال ۲۰۰۴ به ۲۸ میلیارد دلار رسید، لذا دستیابی به رقم ۵۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۱۰ و در گام بعد به میزان ۱۰۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۲۰ مورد هدف قرار گرفت. علاوه بر کالا، میزان تجارت خدمات نیز میان دو طرف به ۳۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ رسید (Mitra & Ril, 2006, p. 109).

ارقام فوق حاکی از افزایش نقش محوری دو عامل بسیار مهم هستند. اول آن که بخش خصوصی دو کشور به‌طور فزاینده محملی برای رشد همکاری‌های اقتصادی گردید. دوم، با شناسایی عامل مذکور، دولت‌های امریکا و هند استراتژی‌هایی را به‌منظور تسهیل همکاری میان بخش‌های خصوصی یکدیگر تدوین نمودند. ایالات‌متحده دسترسی به بازار داخلی بزرگ‌تر را برای کشاورزان و تولیدات صنایع کشاورزی^۱ هند فراهم آورد، و در مقابل دسترسی متقابل غیرتبعیض‌آمیز برای تولیدات و خدمات خود، و نیز تشویق هند به انجام موفقیت‌آمیز نسل اول اصلاحات اقتصادی و حذف موانع باقی مانده در جهت آزادسازی تجاری و سرمایه‌گذاری را دنبال نمود. به همین منظور در جولای ۲۰۰۵ مجمع مدیران عامل^۲ متشکل از ده شرکت مهم از هر کشور ایجاد شد تا به دولت‌های خود توصیه‌هایی را در جهت بکارگیری استراتژی‌های خاص به‌منظور تقویت همکاری اقتصادی ارائه نمایند (Ibid, p. 110). بر اساس ارقام دو دهه ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۴ علیرغم وجود نوسان بین ۱۱٪ تا ۱۹٪ ایالات‌متحده همواره اولین مقصد صادراتی هند بوده است؛ و با وجود آن که جایگاه اول خود را در واردات هند به تدریج از اوایل دهه ۲۰۰۵ در حال توسعه‌ها نظیر چین، عربستان و امارات متحده عربی از دست داد، اما همچنان جزء ده کشور اول مبدا واردات به هند باقی ماند (OECD, 2017). بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷، صادرات هند به ایالات‌متحده دو برابر و متقابلاً صادرات ایالات‌متحده به هند چهار برابر شد. تا سال ۲۰۰۸، تجارت کالایی دوجانبه میان دو کشور به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسید (Pant & Super, 2013, p. 12) اما درحالی که طبق گزارشات داده‌های رسمی تجاری ایالات‌متحده، مجموع تجارت با هند ۶۹/۲ درصد بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ افزایش یافت، داده‌های تجاری هند حاکی از رشد ۷۸/۳٪ کل تجارت دوجانبه در دوره مشابه پنج ساله است. هند در سال ۲۰۱۳ هجدهمین بازار بزرگ صادرات، و دهمین منبع بزرگ واردات بازرگانی ایالات‌متحده بود. با افزایش صادرات خدمات امریکا از ۹/۹۷۷ میلیارد دلار در ۲۰۰۹ به ۱۳/۴۷۰ میلیارد دلار در ۲۰۱۳، و افزایش واردات از هند از ۱۲/۲۲۲ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ به ۱۹/۰۴۱ میلیارد دلار در ۲۰۱۳، تجارت خدمات در مدت ۵ سال شدیداً افزایش یافت (Martin et al., 2014, p. 2). بر اساس داده‌های فوق مبادلات تجاری میان دو کشور نه تنها رشد مداوم داشته، بلکه از نظر کیفی نیز دچار تحول شده است. طی دهه ۱۹۹۰ مشکل عمده در رابطه با صادرات هند، محدودیت اساسی در تنوع

¹ Agroindustry

² CEOs

تولیدات و خدمات ارسالی به ایالات متحده بود. در مقابل محصولات تولیدی مختلف از آمریکا وارد می-شد. درحالی که امروزه هند تأمین کننده عمده صادرات کالاهای مرتبط با فناوری اطلاعات، ماشین آلات، منسوجات و دارو برای ایالات متحده است.

۲- روابط مالی

بر اساس منابع هندی، ایالات متحده در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۱ با حدود ۲۹ درصد سرمایه‌گذاریهایی مصوب بیشتر در بخش‌های اولویت دار مانند نیرو و مخابرات، بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار بود. مقدار سرمایه‌گذاری مصوب ایالات متحده ۱۵/۴۲۲ کرور روپیه یا تقریباً نیمی از میزان سرمایه‌گذاری سال ۱۹۹۵ است. این ارقام حاکی از آن است که ایالات متحده بهترین پاسخ دهنده به اصلاحات اقتصادی هند بوده است (kim, 2006). آمریکا تا سال ۲۰۰۴ از نظر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرمایه‌گذاری نهادی خارجی^۱ نیز با ۴/۲ میلیارد دلار، دومین سرمایه‌گذار خارجی (پس از موریس) در هند بود. بعلاوه جریان انتقال منابع مالی درون شرکتی از رشد قابل توجهی به‌ویژه در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ برخوردار بود و شرکت‌های چندملیتی آمریکا^۲ در این دوره بیش از ۲۰ میلیارد دلار به شرکت‌های تابعه خود انتقال دادند. درحالی که شرکت‌های چندملیتی هندی در همین مدت مبلغ ۵ میلیارد دلار برای هلدینگ‌های آمریکایی خود ارسال داشتند (Mitra & Ril, 2006, p. 109). بین جولای ۲۰۰۰ و جولای ۲۰۱۴ ایالات متحده با سهم ۵/۴٪ در مجموع جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ششمین منبع بزرگ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۳ در هند بود، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در هند به ۲۴/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسید. در مقابل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هند در ایالات متحده نیز ۷/۲ میلیارد دلار تا ۲۰۱۳، حدود ۰/۲۶٪ از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایالات متحده بود (Martin et al., 2014, p. 3). شرکت‌های هند با سرمایه‌گذاری ۱۷ میلیارد دلاری خود در آمریکا مجموعاً بیش از ۸۱ هزار شغل ایجاد کردند. بر اساس داده‌های وزارت بازرگانی ایالات متحده در سال‌های اخیر، هند به یکی از ۱۰ کشور منبع عمده در حال رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایالات متحده بدل شده است. داده‌های بانک مرکزی هند نیز نشان می‌دهد که ایالات متحده در میان ۵ مقصد اصلی برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هند قرار دارد. همه این عوامل به ظرفیت رو به رشد صنایع هند در ایالات متحده، از نظر سرمایه

¹ FII

² MNCs

³ FDI

گذاری، ایجاد شغل و سایر آثار اقتصادی اشاره دارد (Organization for International Investment, 2014).

۲-۱- معاهده سرمایه‌گذاری دوجانبه

در عین حال به نظر نمی‌رسد نیاز هند به سرمایه‌گذاری خارجی باعث شده تا ایالات متحده از اهرم عدم تقارن مالی برای نفوذ بر سیاست هند استفاده نماید؛ زیرا نفوذ ایالات متحده بر امور اقتصادی هند محدود است که بخشی ناشی از بکارگیری سایر منابع سرمایه‌گذاری و تجارت توسط هند است. آمریکا موفقیت کمی در به دست آوردن امتیاز از هند در مذاکرات خود برای انعقاد یک معاهده دوجانبه سرمایه‌گذاری^۱ داشته است. با وجود آن که دو کشور از سال ۲۰۰۹-۲۰۰۸ مذاکرات خود را آغاز کردند، اما این مذاکرات به دلیل آن که هند تصمیم به بازنگری در مدل خود و ارائه نسخه جدید آن گرفت، عملاً متوقف ماند. عامل عمده کاهش سرعت مذاکرات معاهده دوجانبه سرمایه‌گذاری هند-ایالات متحده، عدم شفافیت موضع هند در مورد این معاهده است؛ زیرا در سال ۲۰۱۱ هند ۱۵ سال پس از امضاء اولین معاهده خود در سال ۱۹۹۴ در زمینه سرمایه‌گذاری دوجانبه، متوجه شد که چنین معاهداتی می‌توانند توسط سرمایه‌گذاران خارجی برای به چالش کشیدن اقدامات حاکمیتی دولت هند در مجامع داوری بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرند. لذا لازم است برخی ابهامات برطرف شوند. از جمله حق طرح دعوی دولت سرمایه‌گذار و سرمایه‌گذاران خارجی در مجامع داوری بین‌المللی، گنجاندن مقررات زیست محیطی و نیروی کار که مغایر با معاهدات معمول است، درخواست شرط محدودکننده دولت کامله‌الوداد^۲ و امکان دور زدن مفاد معاهده توسط شرکت‌های خارجی، به رسمیت شناختن قاعده رفتار ملی پیش از ورود به معاهده که عملاً سرمایه و سرمایه‌گذار خارجی را با هم‌تایان داخلی در موقعیت برابر قرار می‌دهد، و حقوق مالکیت معنوی^۳ با توجه به حساسیت هند نسبت به آن، را تحت تعریف سرمایه-گذاری پوشش دهد (Prabhash, 2015).

ب) همکاری‌های نظامی

گسترش روابط تجاری با ایالات متحده پیامدهای مهمی در جهت تقویت صنایع دفاعی هند نیز داشته داشت (Kumar, 2017). به‌ویژه در دو دهه اخیر که روابط دفاعی هند-ایالات متحده به سطح جدیدی

¹ BIT

² Most Favoured Nation –MFN

³ IPR

از تعاملات دوجانبه از مانورهای مشترک نظامی تا خریدهای تسلیحاتی هند از آمریکا رسیده است. به طوری که بنا به اظهار ران سامرز،^۱ رئیس شورای بازرگانی هند-ایالات متحده، فروشهای دفاعی ایالات متحده به هند به بیش از ۱۴ میلیارد دلار نسبت به ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱ افزایش داشته است. ارقامی که به نوبه خود حاکی از ایجاد فرصت‌های شغلی برای هزاران نفر با مهارت‌های بالا در هر دو کشور، و نیز افزایش بودجه دفاعی هند تا ۱۲ درصد، و به میزان ۳۷/۵ میلیارد دلار است. رشد سرمایه-گذاری مستقیم خارجی در بخش دفاعی نیز از ۲۶ درصد به ۴۹ درصد، امیدهای زیادی را در واشنگتن ایجاد کرد که چنین افزایشی، تأثیر تحول ساز بر همکاری دفاعی هند-ایالات متحده خواهد داشت (Jain, 2016). همچنین روابط امنیتی میان دهلی-واشنگتن را می‌توان بازتاب دو همگرایی راهبردی کلیدی محسوب نمود. اول آنکه منافع هند-ایالات متحده در اقیانوس هند و آسیا به شکلی گسترده در جهت واحد قرار دارد. هر دو خواهان روابط سازنده با چین هستند، اما نمی‌خواهند این کشور به قدرت مسلط آسیا تبدیل شود، آن‌ها نگران گسترش حضور چین در اقیانوس آرام هستند. دوم آن که هند در حال حاضر اقتصاد خود را به عنوان یک منبع قدرت می‌بیند. موضوعی که به امنیت اقیانوس هند جنبه‌ای برتر در دورنمای استراتژیک هند می‌دهد. نقش ایالات متحده در اقیانوس هند و بخش‌های شرقی تر آن به عنوان یکی از راههای حفاظت از آینده اقتصاد هند مورد نظر می‌باشد (Schaffer, 2016, p. 11)؛ زیرا همکاری نظامی با هند به طور ایده آل یک متحد منطقه‌ای برای گسترش امنیت در اقیانوس هند، و یک مسیر کلیدی از نظر حمل و نقل دریایی و نقطه نفوذ، و نیز گزینه پایگاه‌های دریایی برای مقاصد نظامی در اختیار ایالات متحده قرار خواهد داد (Pant & Super, 2013, p. 12). در واقع با شروع جهش اقتصادی هند در اوائل دهه ۱۹۹۰ مسائل دریانوردی و نیروی دریایی در اقیانوس هند از یک مرداب به یکی از بخش‌های راهبری در همکاری میان آمریکا و هند تبدیل کرد. هر دو کشور گفتگوهای سالانه در زمینه امنیت دریایی را آغاز کرده‌اند. موضوعی که بخوبی در رویکرد «توازن مجدد قوا» دولت اوپاما برای آسیا که مبتنی بر شبکه‌ای از شرکای قوی در سراسر این قاره از جمله هند به عنوان یک شریک بسیار مهم، گنجانیده شده است (Schaffer, 2016, p. 11)؛ زیرا به طور گسترده‌ای این عقیده وجود دارد که ظهور آسیا پیامدهای بسیار برای آینده ایالات متحده خواهد داشت. چنین پیامدهایی در واقع دلیل ابتکار استراتژی ایجاد توازن مجدد در آسیا است که به دنبال تعمیق تعامل ایالات متحده با کشورهای

¹ Ron Somers

منطقه آسیای جنوبی در سطوح مختلف است. بنا به نظر برخی گسترش ایجاد توازن مجدد نه تنها برای آسیای جنوبی مهم است، بلکه همچنین در محاسبات سیاست خارجی ایالات متحده نیز از نقش حیاتی برخوردار می‌باشد. اهمیت آسیای جنوبی در این واقعیت نهفته است که صلح و ثبات در این منطقه که در پیوند با شبکه‌های تولید شرق آسیا قرار دارد، نقطه مقابل غلبه اقتصادی چین در منطقه و موجب مهیا شدن ایجاد انگیزه و انعطاف‌پذیری بیشتر برای ظهور آسیا خواهد گردید (Gojree, 2015, p. 10). همکاری‌های دفاعی به‌عنوان یکی از ارکان عمده همکاری استراتژیک هند-ایالات متحده با امضای سند چارچوب جدید روابط دفاعی میان دو کشور در سال ۲۰۰۵ ظاهر، و منتج به افزایش خریدهای دفاعی، مانورهای نظامی مشترک، تبادل کارشناس، تشریک مساعی و همکاری در زمینه امنیت دریایی، مبارزه با دزدی دریایی و تعامل میان نیروهای سه گانه گردید.

به گونه‌ای که هند و ایالات متحده در حال حاضر بیشتر از هر کشوری با یکدیگر تمرینات دوجانبه انجام می‌دهند. مکانیسم گفتگوهای دوجانبه آن‌ها در زمینه دفاعی از جمله عبارتند از: گروه سیاست‌های دفاعی،^۱ گروه کاری مشترک دفاعی،^۲ گروه تولید و تدارکات اقلام دفاعی،^۳ گروه ارشد تکنولوژی امنیتی،^۴ گروه فنی مشترک،^۵ گروه همکاری نظامی^۶ و کمیته راهبری اجرایی خدمات در برابر خدمات.^۷ دو کشور همچنین برنامه تجارت و فناوری دفاعی^۸ را با هدف ساده‌سازی سیاست‌های انتقال تکنولوژی و بررسی امکان توسعه همکاری و تولید مشترک برای سرمایه‌گذاری روابط دفاعی با ارزش استراتژیک راه‌اندازی کردند. گروه کاری این برنامه، ارزیابی و تصمیم‌گیری در مورد پروژه‌ها و فن‌آوری‌های منحصر به فرد را انجام می‌دهند (Embassy of India, 2017). که آثار متفاوتی بر روابط دفاعی دو طرف دارد، از جمله کمک به ارتقا صنایع دفاعی و توانایی‌های نظامی هند، و نیز فرصتی برای پیشبرد روابط امنیتی میان دو کشور خواهد بود (Banerjee, 2105, p. 3). به عقیده ناظران، در حال حاضر همکاری امنیتی از امیدوارکننده‌ترین جنبه‌های روابط میان هند و ایالات متحده می‌باشد. شرایطی که از

¹ DPG

² DJWG

³ DPPG

⁴ STSG

⁵ JTG

⁶ MCG

⁷ ESGs

⁸ DTTI

اواخر جنگ سرد برای پژوهشگران روابط دو کشور تعجب آور است. به نظر پاسخ به این سؤال که چگونه چنین تغییرات وسیعی در سیاست دفاعی دو کشور رخ داده است را می‌توان در نیاز به درک پویایی‌های تغییر در باورهای متقابل هند-ایالات متحده طی دو دهه اخیر و در چارچوب سیستم بین‌المللی کنونی وابستگی متقابل دریافت.

نوع وابستگی متقابل دو کشور و بحثی در خصوص فرضیه

در فردای بعد از جنگ جهانی دوم سیاست ایالات متحده در قبال برخی بازیگران در قالب روابط استراتژیک و نظامی چنان بسط و تحکیم یافت که به آسانی حدود دوستی و معاندت این بازیگر بزرگ تعیین شد. از این رو تعریف چارچوب امنیتی در قالب ناتو، توجه خاص به روابط فرا آتلانتیک، و همچنین بسط روابط همه جانبه با کشورهایی چون ژاپن و ایران نیز در دستور کار قرار گرفت. این جنبه از روابط خارجی در طول جنگ سرد کاملاً متعین شد و به نظر می‌رسید هم ایالات متحده نسبت به حدود روابط خود با دیگر بازیگران مطمئن است و هم سایر بازیگران درکی از نوع روابط خود با ایالات متحده دارند. متعاقباً روابط در طول جنگ سرد متأثر از مسائل امنیتی، نظامی و استراتژیک تعریف می‌شد و اهمیت همان مسائل جنگ سرد بود که روابط را تعیین می‌کرد. در آن قالب طبیعی می‌نمود که ایالات متحده دارای روابط گسترده با بازیگرانی مانند ایران باشد. در مقابل هند یکی از پیشگامان و اعضای مؤثر و همچنین مؤسس جنبش عدم تعهد در سال ۱۹۶۱ بود. از این رو دستور کار عادی روابط خارجی این کشور، دور شدن از دو ابرقدرت اصلی بود. این دوری و اکراه حتی در خصوص ایالات متحده بیشتر بود؛ بنابراین در طول جنگ سرد شاهد رابطه نزدیک تر هند با شوروی و وجود روابط استراتژیک و نظامی مسکو-دهلی نو بودیم. هند حتی همراهی آشکاری با سیاست‌های سوسیالیستی شوروی داشت. همچنین ما در آزمون فرضیه به این نتیجه رسیدیم که هرگاه مسائل نظامی و استراتژیکی برجستگی یافته است، روابط هند و آمریکا متأثر شده و رو به کاهش گذارده است. "چنانچه از سال ۱۹۶۱ تا سال ۱۹۶۳ که ایالات متحده در پی راه اندازی کارخانه بزرگ فولاد در بوکارو^۱ بود" (Jain, 2016)، با شروع اختلافات هند و پاکستان آن را متوقف کرد. از این رو جنگ ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان به روابط ایالات متحده و هند ضربه زد. از لحاظ حمایت سیاسی و نظامی، آمریکا در کنار

¹ Bokaro

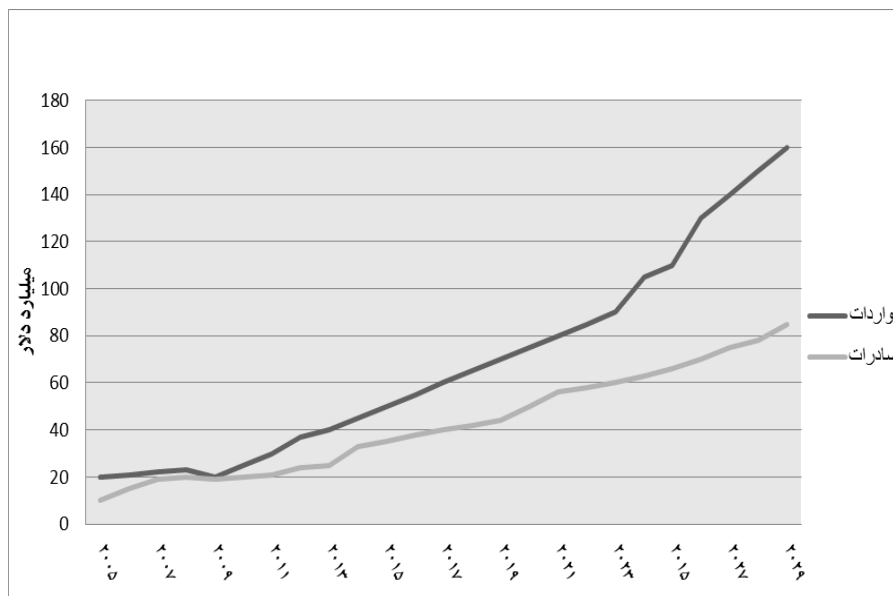
پاکستان قرار گرفت؛ اما با پایان یافتن جنگ سرد و به مرور برجسته شدن مسائل اقتصادی بجای مسائل صرف نظامی روابط دو کشور کاملاً تحت تأثیر حجم عظیم اقتصاد آن‌ها قرار گرفت.

جدول (۱): تجارت نظامی هند - ایالات متحده (۱۹۹۹-۲۰۱۳)

۲۰۱۳-۲۰۰۹	۲۰۰۸-۲۰۰۴	۲۰۰۳-۱۹۹۹
۱- روسیه	۱- روسیه	۱- روسیه
۲- ایالات متحده (۷/۴٪)	۲- اسرائیل	۲- اسرائیل
۳- اسرائیل	۳- بریتانیا کبیر	۳- ازبکستان
۴- بریتانیا کبیر	۴- لهستان	۴- آلمان
۵- ازبکستان	۵- فرانسه	۵- اوکراین
۶- ایتالیا	۶- ایالات متحده (۱/۹٪)	۶- لهستان
۷- اوکراین	۷- ازبکستان	۷- فرانسه
۸- آلمان	۸- اوکراین	۸- هلند
۹- فرانسه	۹- هلند	۹- ازبکستان
۱۰- افریقای جنوبی	۱۰- آلمان	۱۰- بریتانیا کبیر
		۱۴- ایالات متحده (۰/۲٪)

منبع: <http://www.financialexpress.com/opinion/charting-indo-us-relations/35234>

جدول فوق نشان می‌دهد درحالی‌که جایگاه ایالات متحده در واردات دفاعی هند در ستون اول در جایگاه چهاردهم بوده است، در خلال چهار سال، به رتبه ششم رسیده است و در چهار سال بعدی آن به رتبه دوم و هم‌اکنون هند واردات اصلی دفاعی خود را از آمریکا انجام می‌دهد. این دگرگونی حاصل فاصله یافتن از رویکرد نظامی-استراتژیکی دوره جنگ سرد به روابط دوجانبه اقتصادی-تجاری در بعد از آن است. از این رو تجارت به یکی از ارکان اصلی روابط دو کشور تبدیل شد. اهمیت بازار بزرگ هند برای ایالات متحده نشان می‌دهد که روابط این دو کشور در زمینه اقتصادی همچنان رو به پیشرفت خواهد بود و پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۲۹ نشان می‌دهد که این روابط بسیار فراتر هم خواهد رفت.



نمودار (۳): پیش بینی تجارت میان هند-ایالات متحده در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۲۹ (میلیارد دلار)

منبع: <http://zameer36.com>

هر چقدر از اوج دوران جنگ سرد فاصله ایجاد شد، شکل روابط هند-آمریکا تغییر یافت. چنانچه جان کنت گالبریت^۱ سفیر کندی در هند، و اقتصاددان کانادایی-آمریکایی از جمله اولین کامپیوترهای بخش علوم هند را در مؤسسه فناوری واقع در کانپور،^۲ ایالت اوتار پرادش ایجاد کرد. او به‌عنوان یک اقتصاددان، بزرگ‌ترین برنامه کمک‌های خارجی آمریکا را بسوی هند روانه کرد و روابط دو کشور وارد مرحله تازه‌ای از بده و بستان اقتصادی و تجاری شد و همین دانش کامپوتری به نوعی از روابط دو سویه و نماد وابستگی دو کشور بهم تبدیل شد. چنانچه آمریکا دانش و ثروت خود را روانه هند کرد و هند شمار زیادی از افراد نخبه و کارشناسان متبحر خود در این زمینه را روانه بازار نیازمند آمریکا به متخصصین نمود. در نتیجه این شکل از روابط به سطوحی دیگر از روابط تجاری-اقتصادی رسید.

با به حاشیه رفتن نگرانی امنیتی و نظامی و اهمیت یافتن عامل اقتصاد در روابط دو کشور، در اواخر سپتامبر سال ۲۰۰۱، جورج بوش تحریم‌های وضع شده - تحت قانون پیشگیری از گسترش سلاح‌های

^۱ John Kenneth Galbraith

^۲ Kanpur

هسته‌ای پس از آزمایش‌های هسته‌ای هند در ماه مه سال ۱۹۹۸ را برداشت و از همان زمان توسعه روابط اقتصادی دو کشور بسیار شدت یافت؛ بنابراین آن‌ها با کنار گذاشتن و یا به عبارتی با کنار رفتن اهمیت مسائل استراتژیک و نظامی، در پی گسترش روابط اقتصادی خود برآمدند. چنانچه در تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۰۸، رایس و موکرجی وزیران امور خارجه ایالات‌متحده و هند، توافق حاکم بر تجارت هسته‌ای غیرنظامی بین دو کشور را امضا کردند.

از این رو مناسبات تجاری و اقتصادی به‌عنوان کاتالیزور، روابط میان هند و ایالات‌متحده را دچار تحول خواهد ساخت. ایالات‌متحده در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۴ با ۱۹/۸ درصد صادرات، و ۱۰ درصد مجموع واردات هند، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بود. همچنین تجارت دو کشور در فاصله سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۱ به نرخ رشد دو رقمی ۱۶ درصدی دست یافت. بخش خصوصی دو کشور به‌طور فزاینده محملی برای رشد همکاری‌های اقتصادی گردید. بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷، صادرات هند به ایالات‌متحده دو برابر و متقابلاً صادرات ایالات‌متحده به هند چهار برابر شد. تا سال ۲۰۰۸، تجارت کالایی دوجانبه میان دو کشور به حدود ۵۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۵ به میزان ۱۰۰ میلیارد دلار رسید. بعلاوه آن‌ها مشتاق رسیدن به سقف ۵۰۰ میلیارد دلار در تجارت دو جانبه سالانه تا سال ۲۰۲۴ هستند. هند نقش نظامی ایالات‌متحده را با عطف به اقتصاد خود درک می‌کند. این کشور تقریباً هیچ ملاحظه برجسته ایدئولوژیکی ندارد و از این رو بر عامل اقتصاد متمرکز شده است؛ بنابراین هند نقش ایالات‌متحده در اقیانوس هند و بخش‌های شرقی‌تر آن را به‌عنوان یکی از راه‌های حفاظت از آینده اقتصاد خود در نظر می‌آورد و از این رو قدرت نظامی و تسلط دریایی آن نیز برای هند مطلوب و آن را در چارچوب اقتصاد خود درک می‌کند.

نتیجه‌گیری

اقتصاد جهانی از اواخر قرن گذشته دستخوش تحول چشمگیری شده است. در نتیجه توسعه بازارهای تجاری و مالی جهان، ساختار هماهنگ اقتصاد بین‌الملل از الگوی عمدتاً قطبی و محور-پیرامون، به ساختار غیرمتمرکز با وابستگی متقابل متحول شده است. گسترش بازارها موجب افزایش صادرات، سرمایه‌گذاری از کشورهای درحال توسعه و ایجاد جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت جنوب-جنوب گردیده است. همان‌طور که بازارهای جهانی، اقتصاد جهانی را غیرمتمرکز می‌سازند، تعداد شرکای اقتصادی و استراتژیک قابل اعتماد را نیز افزایش داده و در نتیجه هزینه فرصت را برای تغییر شرکا کاهش می‌دهند. از سوی دیگر با افزایش پیچیدگی روابط دو جانبه و اهمیت بیشتر وابستگی

مقابل، پیشرفت بازارهای جهانی باعث افزایش عدم قطعیت نیز می‌شود. سیاستمداران این عدم قطعیت را با مصون‌سازی استراتژیک پاسخ می‌دهند. این تغییرات منجر به ایجاد یک نظم جهانی سیال و پیچیده‌تر شده است. اتحادها تضعیف و با صف‌بندی‌های پایدارتری از بازیگران خودخواه جایگزین می‌شوند.

تلاش‌های ایالات متحده در آسیای درحال‌ظهور نمونه‌ای از وابستگی و گویای آن است که حتی قدرتمندترین کشور جهان وابسته به ایجاد همکاری با کشورهای دیگر است. تغییرات در روابط هند و ایالات متحده نشان می‌دهد که وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی بیشتری بین دو کشور وجود دارد؛ در عین حال تمرکززدایی اقتصاد جهانی موجب افزایش تعداد شرکای هند و کاهش هزینه‌های تغییر شرکاء و تقویت نفوذ آن‌ها در روابط دوجانبه هند و ایالات متحده می‌شود. گرچه هند همچنان به ایجاد استقلال استراتژیک به‌عنوان یک ارزش محوری در سیاست خارجی خود ادامه می‌دهد، اما تحولات نظام جهانی، تاکتیک‌های آن را تغییر داده و با چالش‌های جدیدی روبرو ساخته است. لذا هند ضمن پذیرش ظهور جهان چندقطبی، تلاش دارد تا بجای محدود کردن تعهدات بین‌المللی، از طریق همکاری با ایالات متحده و دیگر کشورها، استقلال استراتژیک خود را به دست آورد. این رویکرد جدید به معنای افزایش همکاری اقتصادی و امنیتی با ایالات متحده است، و هم‌زمان از طریق روابط نزدیک با چین، روسیه، ژاپن و کشورهای آسیای جنوب شرقی، تجدید ساختار خود را مصون‌سازی نماید. ظهور اقتصادی هند و درک عدم قطعیت موجود، انگیزه تلاش هند برای تغییر از یک قدرت متعادل‌کننده به یک قدرت پیشرو^۱ است. در مقابل ایالات متحده نیز بیش از هر زمان دیگری نیاز به شرکای بین‌المللی و یک مدل سرمایه‌گذاری مشترک در روابط دوجانبه دارد که مدیریت اختلافات سیاسی با شرکایش را جهت حصول اهداف مشترک میسر نمایند؛ اما برای رسیدن به اهداف خود به جای اعمال ارزش‌ها، سعی در ایجاد اتحادهای حامی شامل شرکای استراتژیک دارد که با گزینه‌های جایگزین مصون‌سازی می‌شوند. همکاری نزدیک با هند امکان حضور حمایتی برای ایالات متحده در مجامع چندجانبه را به همراه دارد؛ بنابراین هند یک متحد جذاب برای ایالات متحده است، به ویژه آنکه چین همچنان به تغییر رویه بیشتر به سمت سیاست‌های برون‌گرای خود ادامه می‌دهد.

¹ Balancing Power to a Leading Power

References

- Ahearn, R. J. (2011). Rising economic powers and the global economy: trends and issues for congress, *Congressional Research Service (CRS)*, August 22.
- Ahuja, S. et al. (2006). Economic reform in India. *The University of Chicago*. <http://unpan1.un.org/intradoc/groups/public/documents/apcity/unpan048616.pdf>
- Baldwin, D. A. (1980). Interdependence and power: a conceptual analysis. *International Organization* 4(34).
- Banerjee, S. (2015, March 9). India and the United States: strengthening the partnership. *ICWA Policy Brief*, www.icwa.in.
- Baru, S. (2015). The economic imperatives shaping Indian foreign policy. in *The Oxford Handbook Indian Foreign Policy*. Oxford University Press.
- Business-Standard*. (2014 February 15). \$ 1.26bn increase in India's forex, http://www.business-standard.com/article/economy-policy/1-26bn-increase-in-india-s-forex-114021500593_1.html
- Buthe, T., & Milner, H. V. (2014). Foreign direct investment and institutional diversity in trade agreements. *World Politics*, (66)1, 88-122.
- China Daily*. (2014-01-15). China's forex reserves reach \$3.82t, http://www.chinadaily.com.cn/business/chinadata/201401/15/content_17236765.htm
- Economic Outlook*. (2008 October). Changing patterns of global wealth. Oxford Economics, 4(32), 19–31, <http://onlinelibrary.wiley.com>
- Embassy of India Washington D. C., USA*. (2018). Brief on India-U.S. relations 2018. <https://www.indianembassy.org/pages.php?id=41>
- Forbes*. (2016). <http://www.forbes.com/sites/mikepatton/2016/02/29/u-s-role-in-global-economy-declines-nearly-50/#1607e19f59c1>
- Gartzke, E. (2007). The capitalist peace. *American Journal of Political Science*, (51)1, 166-191.
- Gartzke, E., & Lupu, Y. (2012). Trading on preconceptions. *International Security*, 4(36), 115-150.
- Ghibutiu, A. (2013). The changing landscape of international trade. *Institute for World Economy, Romanian Economic and Business Review*, 2(8), 104-116.
- Global wealth report. (2015). *Credit Suisse AG Research Institute*, Switzerland, www.credit-suisse.com/researchinstitute.
- Gojree, M. U. (2015). The U. S. interests and policies towards South Asia. *Research Journal of Language, Literature and Humanities*, 4(2), 5-12.
- Jain, B. M. (2016). *India-US relations in the age of uncertainty*. London and Newyork: Routledge.
- Keohane, R. O. (1984). *After hegemony*. Princeton University Press.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (1989). Power and interdependence revisited. *International Organization*, the MIT Press, 4(41), 725-753.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2017). *Power and interdependence*. In *The Conflict after the cold war*. Clombia University: routledgde.
- Kim, C. W. (2006). *Economic liberalisation and indian foreign policy*. Delhi: Kalpaz Publications.

- Kronstadt, K. A. (2006). India-U.S. relations. *Congressional Research Service-CRS* (IB93097), www.crs.gov.
- Kumar, A. M. (2017 Aug 16). Global interdependence will drive India's economic prosperity. *Hindustan Times*, New Delhi, India.
- Lamy, P. (2010). The changing patterns of world trade. *WTO*. <http://www.ipsnews.net/2010/10/the-changing-patterns-of-world-trade/>
- Lee, G. (2014). The merchants of shanghai, the mandarins of beijing: economic interdependence in chinese foreign policy. *The Korean Journal of International Studies*. (12) Special Issue, 79-98.
- Lima, M. R. S. de. (2013). The Political economy of Brazilian foreign policy. Impresso no Brasil.
- MacMillan, S. M. (1997). Interdependence and conflict. *Mershon International Studies Review*, 1(41), 33-58.
- Mansfield, E. D., & Brian, M. P. (2001). The study of interdependence and conflict. *The Journal of Conflict Resolution*, 6(45), 834-859.
- Mareli, E., & Signorelli, M. (2011). China and India: openness, trade and effects on economic growth, *The European Journal of Comparative Economics*, 1(8), 129-154.
- Martin, M. F. et al., (2014). India-U.S. economic relations: in brief. *Congressional research service – CRS*. www.crs.gov
- Mitra, S. K., & Rill, B. (2006). *India's new dynamics in foreign policy*. Hanns Seidel Foundation.
- Moshirzadeh, h. (2010). Development in international relations theories. Tehran: SAMT publication. (in Persian).
- Nabi Fai, G. (2016). India – US trade and how will impact kashmir, November 17, <http://zameer36.com/>
- Nunnenkamp, P. (2001). Foreign direct investment in developing countries, *Leibniz Information Centre for Economics*, <https://www.econstor.eu/bitstream/10419/2616/1/kd380.pdf>.
- Pant, H. V., & Super, J. M. (2013). Balancing rivals. *The National Bureau of Asian Research*, Seattle, Washington, 1-20, <http://asiapolicy.nbr.org>.
- Prabhash, R. (2015 January 26). Reviving the Indo-US BIT dialogue, *the financial express*.
- Organization for International Investment*. (2014 MARCH 28). Indian Companies Generated 81K Jobs in U.S. in 2013: Survey. <http://www.ofii.org/news/indian-companies-generated-81k-jobs-us-2013-survey>.
- Reserve Bank of India in forexskolan*. (2014). <http://forexskolan.se/indias-forex-reserves-up-1-26-bn-odisha-sun-times>.
- Sachdeva, G. (2011). *Geoeconomics and energy for india*. in The Handbook of India's International Relations. London: Routledge.
- Schaffer, T. C. (2016). Security ties. in the India-U. S relations in transition. *Brookings Institution India Centre*, www.brookings.in.
- Sixth BRICS Summit – Fortaleza Declaration 2014. *Ministry External Affairs Government of India*, <http://www.mea.gov.in>.

- Solingen, E. in Cortright, D., & Mattoo, A. (1997). *The price of peace*. U.S.A: Rowman & Littlefield Publishers,
- Tellis, A. J., & Wills, M. (2006-2007). Trade, interdependence and security. in the Strategic Asia 2006-2007. *The National Bureau of Asian Research – NBR*, Seatel, Washington USA.
- The Financial Express*, mages.financialexpress.com/2015/01/graph-india-us-defence-1.jpg.http://www.financialexpress.com/opinion/charting-indo-us-relations/35234.
- The Observatory of Economic Complexity–*OECD*. (2017). <https://atlas.media.mit.edu/en/profile/country/ind/>.
- United Nations Conference on Trade and Development-UNCTAD*. World investment report 2012.http://unctad.org/en/PublicationsLibrary/tdr2012_en.pdf
- United Nations Conference on Trade and Development-UNCTAD*. World investment report 2013. http://unctad.org/en/PublicationsLibrary/wir2013_en.pdf.
- United Nations Conference on Trade and Development-UNCTAD*. (2015). Key Statistics and Trends in International Trade 2014. New York and Geneva.
- United Nations Conference on Trade and Development-UNCTAD*. World investment report 2017: investment and the digital economy. worldinvestmentreport.org.
- United Nations Development Programme-UNDP*. (2011 September). Towards Human Resilience: sustaining Mdg progress in an age of economic uncertainty, <http://www.undp.org>.
- U.S. Department of the treasury*. U.S. international reserve position, <https://www.treasury.gov/resource-center/data-chart-center/IR-Position/Pages/default.aspx?page=8>.
- Wagner, C. (2006). Welcome to interdependence, *Stiftung Wissenschaft und Politik (SWP)*, Berlin, <https://www.swp-berlin.org/>.
- Woods, N. (2008). Whose aid? Whose influence? China, emerging donors and the silent revolution in development assistance. *International Affairs*, 6(84), 1205–1221.
- World Bank*. (2017). World development indicators 2017, <http://www.worldbank.org/en/research>.
- Wright, T. (2013). Sifting through interdependence. *Center for Strategic and International Studies*, the Washington Quarterly, 4(36), 7-23.
- World Trade organization-WTO*, World trade report (2011). https://www.wto.org/english/res_e/booksp_e/anrepe/world_trade_report11_e.pdf.
- World Trade organization-WTO*. (2015). International trade statistics. www.wto.org/statistics.
- World Trade organization-WTO*. (2016). World trade statistical review 2016, https://www.wto.org/english/res_e/statis_e/wts2016_e/wts16_toc_e.htm
- World Trade organization-WTO*. (2016). Trends in world trade: looking back over the past ten years. World Trade Statistical Review, www.wto.org/statistics
- Xu, K. (2012). Attracting foreign direct investment in developing countries. *International Journal of Financial Research*, 4(3), 69-81.
- Zhu, N. (2014-02-18). Testing times for China's foreign exchange reserves. *China daily USA*, http://usa.chinadaily.com.cn/business/2014-02/18/content_17289655.htm.